

جسم الله الرحمن الرحيم

عظمت قیامت از دیدگاه قرآن کریم:

قرآن قیامت را امری بسیار بزرگ و عظیم قلمداد کرده است. به پیامبر می‌فرماید: «^۱؛ تو چه می‌دانی که روز قیامت چیست؟» و باز چه می‌دانی که روز قیامت چیست؟ از این معنا معلوم می‌شود که قیامت بسیار بزرگ، عظیم و هول‌انگیز است. آن هم خطاب به شخصیتی چون نبی مکرم اسلام نشانگر این است که مسئله قیامت، امری بسیار عظیم و طاقت‌فرسا است. روایتی را من عرض کردم از وحشت جبرئیل از حلول قیامت که جلسات قبل به آن اشاره شد.

در صدر سوره حج می‌فرماید: «^۲؛ ای مردم از خدا بترسید که زلزله‌ی قیامت چیز بزرگی است.»

خودش غافل شده و بچه خود را از یاد می‌برد، «...»

«...؛ هر بارداری بار خود را سقط می‌نماید، «...»

«...؛ و مردم را مست می‌بینی، «...»

«...؛ در حالیکه مست نیستند، «...»

«؛ اما عذاب خدا بسیار سخت است. در آیات دیگری، قیامت را فزع اکبر نامگذاری کرده است؛ یعنی وحشت بزرگ. «...»^۳؛ بعضی از مردم وجود دارند که در روز قیامت فزع اکبر آنها را نمی‌ترساند.

در سوره طه، هول‌انگیزی قیامت را بیان کرده و می‌فرماید: «^۴؛ از تو سؤال می‌کنند در مورد کوهها، بگو خداوند آنها را از جا می‌کند (ریشه کن می‌کند)، «*»

«^۵؛ پس آنها را پهن و هموار خواهد کرد، دنیا صاف می‌شود* نه در آن کژی می‌بینی و نه ناهمواری (یعنی سطح زمین دیگر پستی و بلندی نخواهد داشت).»

در آن روز مردم پیروی می‌کنند از دعوت کننده‌ای که هیچ کژی برای دعوت او نیست. و تمام مردم در برابر خدای رحمان خاشع می‌شوند و جز صدای آهسته پچ صدای دیگری نمی‌فهمی.

از مجموع آیات قرآن معلوم می‌شود که قیامت بسیار وحشت‌انگیز، ترس‌آور، امری عظیم و داهیه‌ای بسیار بزرگ است. قرآن می‌فرماید: «...»^۶؛ بر آسمانها و زمین، سنگینی می‌کند. حادثه‌ای است که طومار همه هستی را در هم می‌ریزد. ما باید در مورد قیامت یک مقداری ترس داشته باشیم و بدون ترس انسان نباید باشد.

۱- انفطار آیه ۱۷

۲- انفطار آیه ۱۸

۳- حج آیه ۱

۴- حج آیه ۲

۵- انبیاء آیه ۱۰۳

۶- طه آیه ۱۰۵

۷- طه آیات ۱۰۶ و ۱۰۷

۸- طه آیه ۱۰۸

۹- اعراف آیه ۱۸۷

نکته دیگر که در قرآن خیلی بر روی آن اصرار شده است، این است که در مورد قیامت تعبیری دارد که می‌فرماید: «

...»^۱؛ قیامت می‌آید، شکی هم در آن نیست. تعبیر به « دارد. » « یعنی چه؟ شک در

قیامت نیست؟ آیا نیستند کسانی که در قیامت شک دارند؟! تعداد شک‌کنندگان در قیامت زیادند، پس آیه قرآن چه می‌خواهد بگوید؟ منظور شاک در قیامت را نمی‌خواهد بگوید، خیلی‌ها هستند که شک دارند. «شک نیست» یعنی لایتغیر و قطعی است. شما به کسی بگویید: بهار می‌آید. بگوید: از کجا معلوم که بیاید؟ می‌گویید: شکی در آن نیست، بهار آمدنی است. بهار قانون لایتغیر است، باید بیاید؛ یعنی حتمی است، نه به معنی آنکه شکاکی در این مسئله وجود ندارد. پس « یعنی قطعی است، از سنن لایتغیر الهی است. در ادامه به ویژگی‌های حیات اخروی می‌پردازیم. اگر شما می‌خواهید در رابطه با احوال و ترسهای قیامت اطلاعات بیشتری کسب کنید، جلد ششم تفسیر موضوعی نمونه پیام قرآن در مورد قیامت است. کتاب منازل الاخره، مرحوم محدث قمی نیز در مورد قیامت است. اگر به این دو منبع مراجعه نمایید، ریز مطالب را در آنجا خواهید دید. روایات زیادی که مرحوم محدث قمی به آن اشاره کرده است.

ویژگیها و خصوصیات حیات اخروی:

اولین ویژگی این است که آخرت، چه دوزخ و چه بهشت، «دارالحیوان» است. حیوان، مبالغه در واژه حیات است، یعنی حیات شدید. می‌دانید که هر جا کلمه حیات آورده می‌شود، شعور هم در کنارش است. حیات بدون شعور نمی‌شود. اگر گفتیم موجودی حیات دارد، یعنی شعور هم دارد؛ می‌بیند، می‌شنود، حس می‌کند، لمس می‌کند. ولی چون کلمه حیوان آورده، مبالغه در حیات است، بالاترین مراتب شعور در آخرت وجود دارد.

آیاتی از قرآن می‌خوانیم و سپس به روایاتی در این زمینه اشاره می‌کنیم که همه اینها دلالت بر این دارد که حیات آخرت، حیاتی است دارای شعور بالا و دارای ادراک. مانند دنیا نیست که مثلاً کسی در این دنیا باغی دارد و در و دیوار این باغ، وی را نمی‌شناسند، درختان که با او آشنا نیستند، میوه‌ها که او را نمی‌شناسند، پرندگان این باغ که با او صحبت نمی‌کنند، اما در آخرت بدین شکل نیست، حیات اخروی، حیات دیگری است.

اولین آیه در مورد جهنم؛ قرآن می‌فرماید: «

روزی که به جهنم می‌گوییم

آیا پُر شدی؟ و جهنم می‌گوید، خدایا آیا باز هم هست؟!»

جواب دادن دلیل شعور است، یعنی وجودی که جواب می‌دهد، دلیل شعور اوست که در اینجا ما به تفسیرهای عرفانی آن کاری نداریم و آنها مباحث دیگری است. ظاهر آیه این است که خدا با جهنم حرف می‌زند و از او سؤال می‌کند که آیا پُر شدی؟ و او پاسخ می‌دهد که باز هم هست؟ یعنی اینکه هنوز هم ظرفیت دارم. بالاخره موجودی که شعور نداشته باشد، قدرت پاسخگویی نخواهد داشت. باز در قرآن می‌فرماید: «

موجود باشعور است، موجود بی‌شعور خشم ندارد. باز در سوره فرقان می‌فرماید: «

«؛ چون جهنم، جهنمیان را از دور ببیند، فریاد خشمگینانه جهنم را می‌شنوند. باز در اینجا از غیظ و خشم سخن گفته

است که خشم برای موجود باشعور متصور است. در روایتی از پیامبر اکرم (ص) آمده است،^۵ زمانی که سوره فجر نازل شد، امیرالمؤمنین (ع)^۶ روایت کرده‌اند که پیامبر اسلام (ص)^۷ از هول آیات آخر سوره فجر: «

۱- حج آیه ۷

۲- ق آیه ۳۰

۳- ملک آیه ۸

۴- فرقان آیه ۱۲

۵- بحار الانوار، ج ۷، ص ۱۲۵، باب ۶

«^۱، بسیار نگران شدند و به علی^(ع) فرمودند: یا علی! جهنم را در حالی به صحرای قیامت می‌آورند، پُر از خشم درحالی‌که هفتاد هزار فرشته، زمام جهنم را گرفتند که اگر لحظه‌ای غفلت نمایند، شراری خواهد زد که همه اهل محشر را خواهد سوزاند. پس معلوم است اینکه جهنم را به صورت دره‌ای پر از هیزم و سنگ و کاربیت!! و امثال این، مثل دنیا تصور می‌کنیم، اینجوری نیست. تصور آن جهان غیرممکن است. تا انسان در آن جهان وارد نشود، نمی‌تواند تصور کند. باز روایت دیگریست که بهشت عاشق سلمان بود.^۲ عشق بالاترین مرتبه شعور است. یعنی تا انسانی شعور نداشته باشد، نمی‌تواند به عشق برسد، هر عاشق پیشه‌ای شعور دارد، ولی هر ذی‌شعوری، عاشق نیست. خیلی از افراد هستند که در این دنیا که می‌آیند شعور دارند ولی به حد عشق هم نمی‌رسند. به قول حافظ:

هرآنکه نیست در این حلقه زنده به عشق
بر او نمرده، به فتوای من نماز کنید^۳

عشق، مرتبه بالای شعور است. اینکه بهشت عاشق سلمان بوده است، یعنی بهشت شعور دارد. باز روایاتی است که پیامبرگرامی اسلام^(ص) در شب معراج به بهشت وارد شد، حضرت به بهشت التفات چندانی نکردند، بهشت گلایه کرد و گفت: یا رسول‌الله! این همه زیور و پیرایه به من بسته شده تا شما خوشتان بیاید و به من نظری کنید. خوب این نشان چیست؟ نشان دهنده این است که بهشت شعور دارد.

نزدیک به ۱۰۰-۲۰۰ روایت و شاید هم بیشتر در این زمینه وجود دارد که همه دلالت بر این دارند که عالم آخرت، عالم شعور است. روایتی را اشاره کردیم در سوره «ق» ذیل آیه: «^۴؛ که امیرالمؤمنین^(ع) در آن روایت تقسیم

کننده بهشت و جهنم نامیده شده است. علی^(ع) و پیامبر^(ص) بر لبه آتش ایستادند و می‌گویند: ای آتش این سهم توست و به این یکی کاری نداشته باش که سهم ماست. سهم دوزخ را به وی می‌دهند و سهم بهشت را از او می‌گیرند.^۵ این تکلم کردن با دوزخ نشان‌دهنده شعور دوزخ است و طرف خطاب موجود ذی‌شعور است. باز زمانی که پیغمبر رد می‌شوند، آتش خطاب به رسول‌گرامی می‌کند و می‌گوید: خدا پوست و گوشت تو را بر من حرام کرده است. این هم باز نشان‌دهنده شعور جهنم است. در روایتی آورده است: «إِذَا جَلَسَ الْمُؤْمِنُ عَلَى سَرِيرِهِ اهْتَزَّ سَرِيرُهُ فَرِحًا»؛ مؤمن که بر تخت خود در بهشت می‌نشیند، این تخت از شدت شادی به هیجان می‌آید. یعنی تخت هم در آنجا شعور دارد.

شاید این روایات را که می‌شنوید، برایتان عجیب و غیرقابل فهم باشد؛ تصورات ما، تصورات دنیایی است، در مورد تخت، همین تخت دنیا به ذهنمان می‌آید. کاخ، همین کاخهای دنیایی؛ آتش که می‌گویند همین آتش دنیا به ذهنمان می‌آید، ولی آخرت خیلی فراتر از وسعت فکر ماست. به خاطر همین است که پیامبرگرامی^(ص) فرمودند: یا علی! خداوند در بهشت نعمت‌هایی آفریده است که نه چشمی دیده است، نه گوشی شنیده است، و نه به عقل کسی خطور کرده است.^۶ قرآن هم می‌فرماید: «

«^۷؛ هیچ کس نمی‌داند چه چیز از آنچه روشنی‌بخش دیدگان است به

[پاداش] آنچه انجام می‌دادند برای آنان پنهان کرده‌ام.

۱- فجر آیه ۲۳

۲- بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۲۴، الْجَنَّةُ تُشْتَاقُ إِلَيْكَ يَا عَلِيُّ وَالِي عَمَّارٍ وَابِي ذَرٍّ وَالْمُقَدِّدِ

۳- دیوان حافظ، انتشارات اندیشه، ص ۲۳۷ با مطلع:

معاشران گره از زلف یار باز کنید شبی خوش است بدین قصه‌اش دراز کنید

۴- ق آیه ۲۴

۵- بحار، ج ۷، ص ۳۳۷ باب ۱۷

۶- کافی، ج ۸، ص ۹۷

۷- بحار، ج ۸، ص ۱۹۱

۸- سجده آیه ۱۷

و اما آخرین روایتی که در این زمینه عرض می‌کنیم، این است که: هرگاه مؤمنی بخواهد میوه‌ای در بهشت تناول کند، میوه‌های بهشتی شروع به التماس و خواهش می‌کنند که، از من بخور یا ولی الله.^۱

البته این را عرض کنم که الان دانشمندان و اندیشمندان علوم جدید، یک دریچه‌هایی از شعور جمادات را بر روی بشر گشوده‌اند. اگر چه حکما و عرفای ما، قبل از اینکه علوم جدید، به این سمت و سواها کشیده شود، حرفهای بزرگی زده‌اند. علامه طباطبایی^(ع) در جلد شانزدهم از تفسیر المیزان می‌فرماید: هر چیز به وجود راه پیدا کرده و یا هر چیز که در آن وجود راه پیدا کرده، شعور هم به همان اندازه در آن راه یافته است. اما خوشبختانه امروزه در علوم جدید هم، دانشمندان سخن از این می‌گویند که موجودات شعور دارند. الکترونها، ذرات اتم، شعور دارند. روح دارند و هستی را می‌شناسند و از بودن خود مطلعند. اینکه موجود هستند را می‌دانند. بلاشعور نیستند. این خیلی بحث مهمی است، منتها در این دنیا این شعور محسوس ما نیست. ما با جمادات رابطه‌ای نداریم. اما در عالم آخرت نه تنها ارتباط برقرار است، بلکه تکلم هم برقرار است. اینکه در روایت آمده است که وقتی مؤمن می‌خواهد از میوه‌ها بخورد، میوه‌ها می‌گویند: یا ولی الله! از من قبل از آن یکی بخور، نشان‌دهنده این است که موجودات شعور دارند. پس جهنم، بهشت، میوه‌ها، سنگریزه‌های بهشتی، کاخهای بهشتی، آب و پرندگان و... در آخرت شعور دارند. شما تصور کنید در این دنیا کسی پرنده‌ای داشته باشد که خیلی زیبا باشد و صدای بسیار زیبایی هم داشته باشد و خیلی عاشق صاحب خود باشد، حال اگر کسی بخواهد این پرنده را قیمت کند، چند می‌ارزد؟ هیچ کس نمی‌تواند قیمتی برای آن تعیین کند. یک پرنده با این توصیف، اصلاً قابل قیمت‌گذاری نیست. حتی اگر به صاحبش بگویند، کره زمین را به تو می‌دهیم و در عوض این پرنده را به ما بده، قبول نخواهد کرد. حال شما جهانی را تصور نمایید که تمام اجزای آن، اینگونه است. درخت، دیوار، آسمان، زمین، همراهان و رفیقانش، فرش و سقف و ستونهایش، میوه‌ها و پرندگان... چه زندگی می‌تواند باشد!!

«... سرای آخرت، سرای حیات شدید است، ای کاش می‌دانستند (در آنجا

چه خبر است). من فکر می‌کنم این «...» برای تمنا است، خدا بهتر می‌داند.

فرض کنید اگر در این جمع یک نفر برای من بنویسد که من از تو خیلی بدم می‌آید، من دیگر حواسم پرت می‌شود، چون در این جمع یک نفر از من بدش می‌آید. اگر فردی که در جامعه است، بداند که مردم به او علاقه دارند، آبرو و عزت دارد، این احساس به او آرامش خواهد داد. حالا اگر کسی بداند که مردم علاقه خیلی شدیدی به او دارند، آرامش بیشتری دارد. به هر حال عزت خدا، نام نیک، عنایت خداست که به حضرت ابراهیم داد. او تقاضا کرد و خدا هم به او داد. شما حساب کنید در حال حاضر کسانی در دنیا خود را می‌کشند، در رقابت‌های خطرناک جان خود را به خطر می‌اندازند تا بعد از مرگشان یک آفرین به آنها بگویند. مثلاً شخصی از هواپیما پایین پریده است، قبلش هم به او گفته‌اند که این کار را نکن که به احتمال نودونه درصد کشته می‌شوی. در کشوری هم راهش ندادند، به کشور بعدی رفت و در آنجا از هواپیما پایین پرید و کشته شد! برای اینکه بگویند رکورددار پرش از هواپیما بوده است!! برای چه؟ برای اینکه تشنه این است که دیگران دوستش بدارند.

به همین ترتیب اگر انسان در کنار کسی زندگی کند که او را نمی‌خواهد، «روح را صحبت ناجنس عذابی است الیم»^۲ در روایتی از امام علی^(ع) آمده است که: «وَقَنَا عَذَابِ النَّارِ»؛ خدایا ما را از عذاب دوزخ نگهدار. منظور از «عذاب النار»، همسر بد است.^۳ چه زن و چه مرد. همدم بد، اگر یک نفر باشد، زندگی را تلخ می‌کند، ده نفر باشد تلخ‌تر می‌کند، یک محله باشد، خیلی تلخ‌تر می‌کند. در جهنم قصه برعکس بهشت است. نفرت از در و دیوارش می‌بارد. «...»

۱- اصول کافی، ج ۸، ص ۹۹؛ چاپ دارالکتاب، تهران، نشر ۱۳۶۵

۲- عنکبوت آیه ۶۴

۳- دیوان حافظ، انتشارات رواق اندیشه، ص ۳۵۷ با مطلع: فتوی پیر مغان دارم و قولی است قدیم

۴- تفسیر المیزان، بحث روایتی ذیل آیه ۲۰۱ سوره بقره

...»^۱؛ هرگاه امتی داخل جهنم می‌شوند، امت قبلی را

لعنت می‌کنند و عده‌ آخری به عده‌ اولی می‌گویند: خدایا اینان بودند که ما را گمراه نمودند. عذابشان را دو برابر کن. برای هم نفرین می‌کنند، از هم تنفر دارند، (نهایت نفرت). در بهشت، در و دیوار بهشت، زمین و آسمانش همه سرشار از عشق است. شما تصور کنید چقدر این زندگی لذت‌بخش است! حد پایین عشق هم نیست، بلکه مراتب بسیار بالای عشق است. دوست داشتن بی‌آفت در آنجاست. چون گاهی اوقات، انسان شخصی را دوست دارد، برایش دردرساز می‌شود. مثلاً کسی به شما خیلی علاقه دارد، اولین روز عید نوروز به خانه شما می‌آید و تا روز سیزدهم می‌ماند و بیرون نمی‌رود! خوب این چه دوستی است؟! این دوستی که پُر از آفت و دردسر است. در روایت است که: «شَرُّ الْأَخْوَانِ مَنْ تُكَلِّفُ لَهٗ»^۲؛ بدترین برادر کسی است که به خاطرش به رنج افتند. دوستی بی‌آفت، دوستی که هیچ رنجی در آن نیست، دوستی بی‌هزینه، این نوع دوستی در بهشت وجود دارد. آیا در دنیا دوستی‌ها اینگونه است؟ در دنیا شما به هر کس علاقه دارید، به خاطرش هزینه‌ای هم می‌دهید و رنجی را متحمل می‌شوید. در آنجا دوستی هیچ هزینه‌ای ندارد و البته در بالاترین مراتب است.

نکته دوم این است که در بهشت هیچ رنجی نیست. ابتدا آیات قرآن را می‌آوریم و سپس به دلایل عقلی اشاره می‌کنیم. قرآن می‌فرماید: «^۳؛ نه رنجی در آنجا به آنان می‌رسد و نه از آنجا بیرون رانده

می‌شوند. در این دنیا به هر خوشی که برسید، رنج دارد. به عنوان مثال بهترین خوشی دنیا، حکومت کردن بر مردم است. از یک طرف نگران است که این پسر من که ولیعهد من است، منتظر این است که من بمیرم تا جای من را بگیرد. فلانی نقشه کشیده است تا کودتا کند و من را سرنگون کند؛ فلان شخص مقامش در حال ارتقاء است و محبوبیت پیدا کرده است، باید چاره‌ای بیندیشم؛ فلان حزب در حال فعالیت علیه من است، ممکن است مرا ترور کنند، حتی شب که می‌خواهد آرامش ندارد، نکند کسی او را بکشد و محافظانش را خریده باشند؛ هزار نگرانی دارد. اگر پولی پیدا کند، خودش احساس می‌کند که وارثانش انتظار مرگ او را می‌کشند تا به ثروتش دست پیدا کنند. از طرف دیگر توقعات از او افزایش می‌یابند. همه به خانه و زندگی چشم طمع دارند. طمعها و همچنین آدم‌های متملق اطرافش را می‌گیرند که حتی نمی‌تواند بین دوست واقعی و دشمنش را تشخیص دهد. به هر کدام از منافع دنیا که برسیم، رنج است. ولی در بهشت هیچ رنجی وجود ندارد. در سوره فاطر از زبان بهشتیان می‌فرماید: «...»

«^۴؛ در این بهشت هیچ رنج و اندوهی به ما نمی‌رسد.

دلیل عقلی ما چیست؟ اگر به یاد داشته باشید، در مورد بهشتِ برزخ گفتیم که در بهشتِ برزخ، ممکن است رنج باشد، برای عده‌ای رنج محض و برای گروهی دیگر خوشی محض است. مؤمنانی که حسابشان با مُردن پاک شده است. برای مؤمنان متوسط، آمیخته‌ای از رنج و خوشی می‌باشد، آنهایی که عمل خوب و بد را مخلوط کرده‌اند. دلیل عقلی ما این است که فلسفه وجودی بهشت، «پاداش» است. یعنی خداوند بهشت را به منظور پاداش مؤمنین آفریده است. اگر قرار باشد که رنجی در این بهشت باشد، این نقضِ غرض است. یعنی در واقع خداوند (نعوذبالله) مغلوب شده است. چون او می‌خواسته پاداش دهد، پاداشش آمیخته با رنج شده است، بنابراین هیچ رنجی در بهشت وجود ندارد، چون خداوند عزیز است و عزیز کسی است که به هیچ وجه در اراده‌اش مغلوب نمی‌شود. اراده‌ی خداوند این است که به متقین برترین پاداشها را عنایت کند. بنابراین در بهشت جنس رنج، منتفی است. اصلاً هیچ رنجی نیست.

منشأ رنجها:

۱- اعراف آیه ۳۸

۲- نهج البلاغه، کلمات قصار ۴۷۹

۳- حجر آیه ۴۸

۴- فاطر آیه ۳۵

۱- آینده نامعلوم و حوادث ناخوانده است: شما که اکنون در اینجا نشستهاید نمی‌دانید که تا سال آینده قرار است چه اتفاقاتی برایتان بیفتد. خوب این رنج است. حتی اگر شما یادتان نباشد، این موضوع در ضمیر ناخودآگاهتان یک رنجی ایجاد کرده‌است. خاطر شما را افسرده می‌کند، بدون اینکه متوجه باشید. ولی در بهشت اینگونه نیست، آینده تضمین است، مرگ و مصیبت و حادثه تلخی در کار نیست. اوضاع هم قرار نیست که تغییری کند. مثلاً فردی که زمینی را خریداری کرده، دلهره دارد که نکند زمین ارزان شود، سکه می‌خواهد بخرد، می‌گوید نکند گران شود. چون از آینده خبردار نیست. در بهشت اصلاً چنین رنجی وجود ندارد.

۲- رنج از یادآوری خاطرات گذشته است: مثلاً بعضی از حوادث در زندگی شما رخ داده است که آثارش هنوز ادامه دارد، برای من فلان موقعیت پیش آمد که درس بخوانم، اگر رفته بودم الان دکتر شده بودم. با فلانی یک وضعیت داشتیم، او رفت ولی من نرفتم. این رنج از گذشته است که همچنان حسرتش دامن شما را گرفته است. یا مثلاً شغل مناسبی برای شما پیش آمده و آن را از دست داده‌اید و حالا باید با فقر دست و پنجه نرم کنید، این هم رنج از گذشته است که در زندگی هرکسی کم و بیش وجود دارد.

» «؛^۱ « مربوط به آینده است که انسان از آینده می‌ترسد،

چون هنوز حوادث واقع نشده است. « مربوط به گذشته است، چون کسی از گذشته نمی‌ترسد، بلکه نسبت به آن حزن دارد. اندوه دارد که در گذشته چرا این جور شد. اولیای خدا اهل حال را گرفته و گذشته و آینده را رها کرده‌اند. در روایت هم آمده است که: «ما فات مَضَى وَ ما سَيَاتِيكَ فَأَيْنَ، بَلِ اغْتَنَمَ الْفُرْصَةَ بَيْنَ الْعَدَمَيْنِ»؛ آن چیزی که گذشت، گذشته است و آینده کجاست؟ تو فرصت بین دو عدم (یعنی بین گذشته و آینده) را غنیمت بشمار. یعنی اینکه می‌گویند فلانی اهل حال است، اینکه زمان گذشته و آینده معدوم را رها کرده است و حال موجود را گرفته. علت ناکامی بسیاری از ما این است که در گذشته و آینده سیر می‌کنیم. یا در تخیلات خود در آینده سیر می‌کنیم یا در اندوه و حسرت گذشته هستیم. نقد را از دست می‌دهیم! شنیده‌اید که می‌گویند، صوفی ابن‌الوقت است، یعنی حالا را می‌گیرد. اینکه انسان فقط به زمان حال فکر کند، بسیاری از رنج‌ها و غصه‌هایش از بین می‌رود و موفقیت هم در همین است. خیلی سَر بزرگی است که کمتر به آن توجه می‌کنند. در بهشت عملاً زمینه رنج هم وجود ندارد. یعنی برای گذشته و آینده هیچ حزن و اندوه و خوفی نیست.

۳- عوامل رنجی که مربوط به زمان حال است: چیزهایی که می‌خواهیم و نداریم و من الان قصد دارم که آب بخورم، دستم خونی و لیوان هم ندارم. چه باید بکنم؟ تازه این یک چیز ساده است. می‌خواهم راه بروم، پا ندارم. می‌خواهم ببینم، چشم ندارم. یک سری از رنج‌های مربوط به زمان حال، چیزهایی که هست و نمی‌خواهیم. خداوند در قرآن می‌فرماید: «

«؛ هر چه بخواهند در آنجا دارند و پیش ما فزونتر [هم] هست. در صف ایستادن و اسم نویسی کردن و پول واریز

کردن و... این خبرها نیست. در دم و به محض اراده حاضر است. پس این رنج اول که نیست. ما منشأ رنج‌ها را که بررسی می‌کنیم، می‌بینیم هیچ کدام در بهشت وجود ندارد.

رنج دوم مربوط به زمان حال، آنچه هست و نمی‌خواهیم. خیلی چیزها هست که می‌گوییم کاش نبود. گاهی اوقات چیزهایی هست که رنج می‌کشیم از اینکه چرا هست و بعضی وقتها چیزهایی را نمی‌خواهیم، ولی وجود دارند، بنابراین رنج می‌بریم که چرا هست؟ کاش وجود نداشت! الان من سردرد دارم، فراموشی دارم که ای کاش نبود. پس این هم یک نوع رنج که در بهشت اصلاً وجود ندارد. همدم بدی در بهشت وجود ندارد.

سومین رنج مربوط به زمان حال به این صورت است که مثلاً اگر شما بخواهید از اینجا تا کنار در بروید، حتماً باید راه بروید و راه رفتن سخت است. یعنی تا راه نروی به مقصد خود نمی‌رسی. غذا بخواهید بخورید، باید قاشق و چنگال و سفره و... را آماده کنید

و سه ساعت کار کنید که می‌خواهید بیست دقیقه غذا بخورید!! غیر از این است؟ دنیا این است و چاره‌ای هم وجود ندارد. شما برای رسیدن به خواسته‌هایتان باید رنج ببرید. یک مسافرت که می‌خواهید بروید باید وسایل جور کنید، این طرف و آن طرف بروید، مقدمات آن را فراهم کنید برای اینکه چند روز می‌خواهید بروید مسافرت!! تازه وقتی برمی‌گردید، می‌گویید حالا به این نتیجه رسیدم که هیچ‌جا بهتر از خانه خود آدم نیست!! یعنی برای رسیدن به خواسته‌های زمان حاضر، باید رنج ببریم. در بهشت اصلاً اینگونه نیست. هر چیزی که انسان در بهشت بخواهد محقق است. هیچ‌کدام از این رنجهای در بهشت وجود ندارد و نهایت آنچه که انسان بخواهد محقق است. بنابراین جنس رنج در آنجا وجود ندارد، ولی در دنیا هیچ نعمتی بدون رنج بدست نخواهد آمد. شما یک نعمت نام ببرید که بدون رنج بدست آید.

پیرمردی قبل از انقلاب پیش یکی از عکاسان یزد رفته و عکسی گرفته بود. عکاس هم عکس را روتوش کرده و چین و چروک‌های چهره‌اش را برطرف کرده و چهره‌اش را جوان کرده بود. پیرمرد وقتی دیده بود اعتراض کرد که این چیست؟ گفت: آقا من چین و چروک صورتتان را برطرف کرده‌ام. پیرمرد گفته بود: من پدرم درآمده تا این آثار خردمندی در چهره‌ام پیدا شده حالا شما پاکش کرده‌ای؟! عکاس هم عکس را به حالت اولش برگرداند تازه یک کم این چین و چروک را اضافه کرده بود و پیرمرد هم خیلی راضی شده بود!! عقلی هم که انسان دارد، آنقدر کله‌اش به سنگ خورده تا این عقل را بدست آورده است. امیرالمؤمنین (ع) فرموده‌اند: «الْعَقْلُ حِفْظُ التَّجَارِبِ»؛ عقل همان حفظ تجارب است. چقدر بها برای تجاربتان داده‌اید؟ کدام نعمت را شما بی‌رنج بدست آورده‌اید؟ در بهشت اینگونه نیست. رنجش را در دنیا برده‌اید، نقد، پیش خرید کرده‌اید. در آنجا دیگر رنجی وجود ندارد. شما قبلاً اسم نوشته و پول واریز کرده‌اید، حالا که مراجعه می‌کنید، مجانی به شما می‌دهند و می‌گویند قبلاً بهایش را پرداخته‌اید.

وقتی گفته می‌شود در بهشت نهایت لذت است، منظور این است که بالاتر از آن تصور نمی‌شود. بالاتر از آن امکان ندارد. یعنی راهی نیست که ما بگوییم از این بالاتر هم وجود دارد. ممکن است الان برای شما سؤال به وجود بیاید که یعنی در بهشت مگر درجات مختلف نیست؟ مگر درجات بالاتر وجود ندارد؟ این مسائل را ان‌شاءالله توضیح خواهم داد. نکته ظریفی در اینجا هست اینکه هرکس در هر سطحی از بهشت که قرار بگیرد، در همان سطح، دیگر لذت بالاتر وجود ندارد که خداوند به او عنایت کند. تمام آنچه که خواسته است، برایش محقق است. بنابراین به هیچ وجهی طالب دگرگونی احوال نیستند. شما اگر از افراد مختلف سؤال کنید که آیا از وضع فعلی خود راضی هستند یا نه؟ یعنی الان اگر به تو اختیار دهند که از این وضع خارج شوی و در وضعی دیگر قرار بگیری، دوست داری یا نه؟ ببینید، شما می‌توانید یک نفر را پیدا کنید که از وضع فعلی خود راضی باشد!! مثلاً به کسی بگویید همین مقدار سواد برای کفایت یا اینکه می‌خواهی بیشتر بدانی؟ مسلماً می‌گوید که سواد بیشتری می‌خواهم. پس از وضع اکنون خود راضی نیست. بگویید از مقام و پستی که الان داری، راضی هستی یا اینکه می‌خواهی چند پله ترقی کنی؟ جوابش این است که دوست دارد بالاتر رود. در مورد عزت و محبوبیت و مال حلال بیشتر هم وضع به همین صورت است. ممکن است رضایت نسبی وجود داشته باشد، ولی دنبال دگرگونی است، اینکه صبح از خانه بیرون می‌آیم، خود نشان‌دهنده این است که قصد دارم همه چیز را تغییر دهم، اگر به همین وضع راضی بودم، کاری انجام نمی‌دادم. دست و پا زدن یعنی نمی‌خواهم در این وضعیت بمانم، می‌خواهم تغییرش بدهم. اما در بهشت اینگونه نیست و بهشتیان به آخرین حد از رضایت رسیده‌اند و می‌گویند دیگر بالاتر از این وجود ندارد که من تقاضا نمایم. خداوند می‌فرماید: «^۲»

هرگز طالب تحول و دگرگونی نیستند.

نکته دیگر اینکه در بهشت رنج تکلیف وجود ندارد. در این دنیا حلال و حرام، واجب و مکروه و مستحب وجود دارد و علاوه بر این تکالیف، سایر وظایف مانند تکالیف اجتماعی، خانوادگی و... هم هست. انسان است و انبوهی از وظایف. از صبح باید به تنظیم وقت خود بپردازد که کی این کار را بکنم، کی فلان وظیفه را انجام دهم و... همه اینها تکلیف است. در آخرت باید و نباید نیست.

۱- نهج البلاغه، نامه ۳۱

۲- کشف آیه ۱۰۸

اصلاً نظام آخرت به گونه‌ای است که در آنجا حلال و حرام نیست. همه چیز حلال است، مکروه و مستحب نیز وجود ندارد. حتی در روایت داریم که وقتی بهشتیان مهمان خدا می‌شوند، (گاهی اوقات خداوند خودش مهمانی خاصی را برای بهشتیان در نظر می‌گیرد و یک چیزی فراتر از بهشت و نعمت‌های آن به آنان عنایت می‌کند سپس) زمانی که جمال خود را نشان می‌دهد، چنان مست و واله و حیران می‌شوند که از خداوند درخواست می‌کنند که اجازه بده سجده کنیم، خطاب به آنان می‌رسد که رنج یک سجده را هم برای شما راضی نیستم! شما در دنیا خوشی را پیدا کنید که هیچ رنجی همراه آن نباشد. از قدیم مرسوم است که گفته‌اند: هیچ عروسی بدون گریه نیست و هیچ عزایی هم بدون خنده نمی‌باشد. من خود دیده‌ام که مثلاً فردی در مجلس ختم پدر خود در حال گریه بود که کسی حرف خنده‌داری زد و جمع خندیدند. در عروسی هم دو نفر بحثشان شد و دعوا کردند و چند نفری هم گریه کردند. شما در بهترین خوشی‌های دنیا هم می‌بینید که در یک جایی از آن خاطر انسان مکدر می‌شود.

پایان جلسه هفتم

بسم الله الرحمن الرحيم

مطالبی پیرامون محشور شدن حیوانات:

دلایلی داریم که حیوانات نیز محشور خواهند شد.

اولین دلیل آن، حکمت الهی است که در بحث حکمت الهی بیان شد که اگر بگوییم خداوند چیزی را بیافریند و معادی در کار نباشد، معنایش این است که آن چیز عبث آفریده شده است. با این دلیل استنباط کردیم، خداوند هستی را که آفریده، بعد از اینکه فروپاشی صورت گرفت، مجدداً خلق خواهد کرد. اگر این قانون عمومی باشد که هست، باید به غیر انسان هم سرایت کند. یعنی عین همین قانون در مورد غیرانسان هم صادق است. چون اگر بگوییم حیوانات بعد از مرگشان فانی می‌شوند، می‌توان گفت که پس چرا خداوند آنها را آفریده است؟! اگر آفرید و محوشان کرد، این خلاف حکمت و فعل عبث است. اتفاقاً آیات قرآن این دلیل عقلی را تأیید می‌کند. به برخی از آیات در اینجا اشاره می‌کنیم: قرآن می‌فرماید: «^۱؛ زمانی که

حیوانات وحشی هم محشور می‌شوند. اگر چه بعضی، تفاسیر عرفانی کرده‌اند و گفته‌اند مراد مردمی هستند که سیرتشان، سیرت وحوش است و در آخرت، سیرتشان پیدا می‌شود و به شکل وحوش محشور می‌شوند. ولی این خلاف ظاهر آیه است و ظاهر آیه این است که حیوانات وحشی حشر و نشر دارند و در عالم آخرت محشور می‌شوند. در آیه ۳۸ سوره مبارکه انعام می‌فرماید: «

...»؛ هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست، (جنبنده شامل هر موجود زنده و صاحب حیاتی می‌شود) مگر اینکه

آنها امتهایی مانند شما هستند. سپس قرآن می‌فرماید، «...»

نکردیم. و بعد در آخر آیه می‌فرماید: «...»

معلوم می‌شود که در روز قیامت حیوانات نیز محشور می‌شوند. روایات در این زمینه فراوان داریم که اگر مجموع آن را در نظر بگیریم، یک نوع تواتر و قطعیت از مجموع این روایات به دست خواهد آمد. مثلاً در عقبه‌ی حق‌الناس، حتی اگر گاوی به ناحق به گاو دیگری شاخ زده باشد، مؤاخذه خواهد شد؛ یعنی حتی حیوانات هم ظلم‌هایی که به یکدیگر کرده‌اند، در آنجا حساب در کار خواهد بود. حیوانات هم شعور غیرغریزی و فراتر از غریزه دارند که علم امروز به این حقیقت اشاره کرده است و دانشمندان زیادی هم در این رابطه کتاب نوشته، نظر داده و صحبت کرده‌اند. مثل کتاب زندگی مورچگان نوشته آقای مترلینگ فرانسوی. در روایات و آیات قرآن هم ادله‌ی روشنی داریم، مانند حجت آوردن هدهد برای حضرت سلیمان^(ع)، سخن گفتن مورچه و امثال اینها.

در اینجا یک اشکالی وجود دارد که حیوانات مودبی مانند مار و موش و عقرب و... کجا می‌روند؟ اگر قرار باشد که اینها در بهشت سر دربیابورند که خیلی بد است!! نمی‌گوییم در روایات ما به این مطلب اشاره نشده است، من چیز مستقیمی پیدا نکردم. ولی گوشه و کنار دلایلی پیدا کردیم که احتمالاً حشرات مودبی به جهنم خواهند رفت. به چه دلیل و گناهی؟! در این دنیا که هر جا

مردم آنها را می‌کشتند، آنجا هم به جهنم بروند؟! مثال: مرغ آتش خوار شنیده‌اید؟! آتش می‌خورد و لذت می‌برد! این ذائقه‌اش با آتش سازگاری دارد و آتش او را نمی‌سوزاند. دیدید پنگوئن‌ها در سرمای ۸۰ درجه زیر صفر قطب جنوب یا شمال، چگونه در برف و یخ راه می‌روند و لذت می‌برند؟ در آب، زیر یخهایی به طول چندین متر فرو می‌روند، و در این منفذها شنا و شکار می‌کنند و سرما هم اذیتشان نمی‌کند در حالیکه اگر به مناطق معتدل بیایند، می‌میرند. برای خداوند که کاری ندارد تا موجودی خلق کند که در آتش لذت ببرد، کما اینکه جهنم زبانیه دارد، قرآن می‌فرماید: «^۱؛ ما به زودی پاسبانان دوزخ را فرا

می‌خوانیم. ...»^۲؛ بر جهنم فرشتگانی گمارده شده‌اند که بسیار غلیظ و شدیدند. پس معلوم

می‌شود که آتش کاری با اینها ندارد. پس کسانی هم هستند که از شکنجه دادن و اذیت کردن لذت می‌برند. بالاخره خداوند اینها را به عنوان مأموران غلیظ و شدیدی گمارده است که مطیع فرمان خدایند و دلشان هم از عذاب دادن اهل جهنم به رحم نمی‌آید. عرض کردیم که دلیل پروپاقرص و محکمی نداریم و این را به عنوان احتمال مطرح کردم. نهایتاً یک روایت من پیدا کردم که: ماری نزد حضرت سلیمان^(ع) آمد و شکایت کرد که فلانی بچه مرا در راه کشته است، او را مجازات کن. حضرت سلیمان^(ع) هم گفت: بالاخره در بین ما آدمها رسم است که اگر ماری در کوچه دیدند، می‌کشند، مردم از مار می‌ترسند، این عدالت نیست که من بخواهم او را به خاطر کشتن مار عذاب کنم. و به مار فهماند که تو باید مواظب بچه‌ات می‌بودی که در جاده و معبر نیاید. (در روایت نبوی هم داریم که پیغمبر^(ص) فرمودند: یا علی! اگر ماری را در معبر و کوچه دیدی، بکش، من با جن شرط کردم که به شکل مار ظاهر نشوند.) بعد مار از سلیمان خواهشی کرد و گفت: از تو خواهشی دارم. اینکه این آقا را مسئول اوقاف و امور خیریه کن، چون اگر این مسئولیت را به او دادی، مطمئناً جهنمی می‌شود، بعد من در آنجا از او انتقام خواهم گرفت!! از این روایت به مشام می‌رسد که حیوانات مودی به جهنم می‌روند، اما نه به عنوان مجازات، بلکه چه بسا مار و عقربهایی که در جهنم خبر از وجودشان داده‌اند، همین مار و عقربهای دنیا باشند که آنجا لذتشان این است که جهنمیان را بگزند. خدا می‌داند. ما این را به عنوان یک چیز قطعی نمی‌گوییم و اگر کسی هم آمد و گفت، ما این را قبول نداریم، خوب این هم حرفی است. جزء ضروریات دین هم نیست، بالاخره ما مجبوریم در خیلی جاها در تفسیر با زبان احتمال صحبت کنیم و در واقع این ادب را هم باید فرابگیریم و چاره‌ای نداریم. به عنوان مثال در بحث «معراج» علامه طباطبایی^(ه) سه نظر را مطرح کرده‌اند: ۱- معراج در خواب بوده است، که علامه می‌گویند این حرف مهمل و باطلی است و از نظر ما قبول نیست. دلایلش را هم مطرح می‌نمایند. ۲- معراج روحانی بوده است، روح پیغمبر به معراج رفته است، نه جسمش. علامه با قاطعیت این نظر را رد نمی‌کنند، ۳- معراج جسمانی؛ که علامه به این نظر تمایل دارند، ولی تصریح نمی‌کنند به اینکه حتماً این درست و آن غلط است. اگر چه انسان وقتی بحث را مطالعه می‌کند، متوجه می‌شود نظر علامه این است که معراج، معراج جسمانی بوده است و روایات هم انصافاً به همین معنا اشاره دارند و گواهی به معراج جسمانی می‌دهند. اما هیچ نص صریحی نداریم، این نوع اعتقادات، اعتقادات دست دوم هستند که ما باید اصلش را قبول کنیم؛ چون اصل معراج، نص قرآن و روایات است. قطعاً پیغمبر^(ص)، به معراج رفته‌اند. اگر کسی بگوید من قبول ندارم، منکر ضروری دین شده است، اما شیوه و چگونگی آن، جزء ضروریات نیست. یکی می‌گوید من معتقدم روح پیامبر^(ص) به معراج رفته است، دیگری هم معتقد است که روح با جسمش به معراج رفته و دلیل هم می‌آورد. اینها هیچ کدام جزء ضروریات دین نیست و لطمه‌ای هم به اعتقاد دینی ما نخواهد زد.

در اینجا وارد بحث خودمان می‌شویم. کلمه «لغوب» که در جلسه قبل به صورت «رنج کوچک» معنا کردیم، ظاهراً در کتب لغت به معنای رنج گرفته‌اند، حتی بعضی هم گفته‌اند، به معنی رنج سخت، خستگی و تعب می‌باشد.

صحبت از منشأ رنجه‌ها شد. منشأ رنجه‌ها را توضیح داده و گفتیم که در بهشت هیچ نوع رنجی نیست، نه رنج از گذشته است، نه رنج از آینده است، نه رنجه‌های مربوط به زمان حال است که بعضی چیزها را می‌خواهیم و نداریم و در نتیجه، رنج می‌بریم، بعضی

۱- علق آیه ۱۸

۲- تحریم آیه ۶

چیزها هست و نمی‌خواهیم باشد، باز رنج می‌بریم. رنج‌هایی که برای رسیدن به اهداف خودمان باید تحمل کرده و برایش زحمت بکشیم. در بهشت هیچ کدام از این رنج‌ها موجود نیست. تمام آنچه که انسان مؤمن می‌خواهد، در بهشت محقق است. بنابراین طالب هیچگونه دگرگونی نیستند که این مطالب را در جلسه قبل خدمت شما بزرگواران عرض کرده بودم.

اما، می‌دانید که انسان صاحب آرزوهای بزرگ است. شما الان بنشینید و بررسی کنید و ببینید چه آرزوهای عجیبی دارید! اگر به ما بگویند سه آرزو کنید تا برآورده شود، شما چه آرزوهایی می‌کنید؟ ببینید چه آرزوهای بزرگی دارید! آدم به این کوچکی، آرزو به این بزرگی!! ولی همت انسانی، فطرتاً بلند است. دست انسان هم به این آرزوها نمی‌رسد، با این ناتوانی و این آرزوهای عجیب و غریب. در آخرت، فکر و اندیشه‌ی انسان خیلی بالاتر می‌رود، ولی معذالک نهایت آرزوها محقق است، قرآن می‌فرماید: «...»

«...»؛ هر چه بخواهند در بهشت هست. آیا شما هر چه بخواهید در دنیا هست؟! هیچ کس در تاریخ وجود داشته که بگوید من هر چه می‌خواستم به دست آوردم؟ بله، اگر کسی خود را دست خدا داده باشد و به رضای خداوند راضی شده باشد، در این صورت درست است ولی این به آن معناست که هر چه خدا می‌خواهد خیر است، نه به این معنا که هر چه من بخواهم، بشود. به درویشی گفته بودند: حالت چطور است درویش؟ پاسخ داده بود: چگونه است حال کسی که باد به خواسته‌ی او می‌وزد، آب به خواسته‌ی او جریان می‌یابد، باران به خواسته‌ی او می‌بارد، خورشید به خواسته‌ی او می‌چرخد!! گفتند: این حرفها چیست که می‌زنی!! گفت: نفهمیدی. من آنقدر به آنچه خدا می‌کند راضیم که گویی هر چه خدا می‌خواهد، من خواسته‌ام. خدا می‌خواهد خورشید از این طرف برود، من هم همین را می‌خواهم. خدا می‌خواهد من فقیر باشم، من هم همین را می‌خواهم. خدا می‌خواهد باران بیاید، من هم همین را می‌خواهم، می‌خواهد باران نیاید، من هم می‌خواهم نیاید. پس هر چه در دنیا می‌شود به خواست من است!! مگر اینکه کسی اینگونه بگوید و ادعای رسیدن به همه‌ی خواسته‌هایش را بکند. اما اینکه خواسته‌ی شخصی من محقق شود، در دنیا می‌دانید چقدر سختی دارد! برای یک خواسته‌ی کوچک، انسان باید چقدر هزینه کند. اما در عالم آخرت، قرآن می‌فرماید که تمام آرزوها محقق است. «...»؛ در آنجا برای آنها [هر گونه] میوه است و هر

چه دلشان بخواهد. اینجا اشکالی مطرح می‌شود و آن اینکه فردی در بهشت که درجه‌اش از همه کمتر است گفت: خدایا، خواسته‌هایم همه‌اش برآورده است؟ خدا هم می‌گوید: بله، همه‌اش برآورده است. آن شخص بگوید: اولین خواسته‌ی من این است که من را در رتبه‌ی رسول خدا (ص) قرار دهید!! تو در دنیا کار پیغمبر (ص) را نکردی! یک هزارم پیغمبر منزلت نداشتی. می‌گوید: خدایا، خودت گفتی، بالاخره تو وعده دادی و در قرآنت خوانده‌ایم که «...» حالا ادعای من این است! محققش

کن. اگر خداوند به خواسته‌ی این شخص عمل کند، دیگر هیچ حساب و کتابی نیست! هر کسی تقاضای رسیدن به بالاترین درجه را دارد. پس اعمال چه می‌شود؟! درجات و حساب و کتاب چه می‌شود؟! اگر خداوند خواسته‌اش را محقق نکند، می‌گوید خدایا پس تو واقعیت را به ما نگفتی! گفتی هر چه بخواهید، باید می‌گفتی بعضی از چیزهایی که بخواهید. این خیلی سؤال مشکلی است. به قول اهل فن عویصه است. باید آن را حل کرد. توجه کنید جوابش این است: آرزوهای هر انسانی متناسب با سطح معرفت آن انسان است. شما یک بچه ۷ ساله را در داخل یک کتابخانه قرار داده و در را هم به رویش قفل کنید، به او بگویید: فرزندم، تو چه می‌دانی چقدر نسخ خطی ارزشمند در این کتابخانه موجود است! بچه هم می‌زند به در و می‌گوید: اگر در را باز نکنی، همه‌ی کتابهایت را می‌سوزانم. در را باز کن، من می‌خواهم بروم عروسک بازی!! به او می‌گویید: چقدر تو بی‌معرفتی! بزرگترین دانشمندان دنبال این کتابها هستند. حال اگر یک عالم را به این کتابخانه ببرید، اصلاً یادش می‌رود که غذا خورده است یا نه! خدا رحمت کند آیت‌الله بروجردی را، می‌فرموده‌اند: من بعضی از شبها که مشغول مطالعه می‌شدم، چنان غرق می‌شدم که یک وقت صدای اذان صبح مرا به خود می‌آورد و اصلاً نمی‌فهمیدم که چطور صبح شده است. چرا لذت این دو نفر، بچه و عالم با هم فرق کرد؟ دلیلش این است که هر کدام به اندازه‌ی ادراک خود لذت می‌برند. یعنی لذتهای هر انسانی مناسب با سطح

ادراکات و دانش اوست. بچه‌ای در سن ۵ سالگی، اگر عروسکی به او بدهید و بگویید اینجا بنشین و جلوی چشم مردم، با این عروسک بازی کن، خیلی هم خوشش می‌آید و از شما ممنون است. اگر همان بچه را زمانیکه بزرگ شده و دارای تحصیلات عالی می‌باشد و به مدارج بالا رسیده، بیاورید و بگویید یادت هست، ۵ ساله که بودی اینجا عروسک بازی می‌کردی! از خجالت می‌میرد. بگویید حالا می‌خواهی عروسک بیاوریم، بازی کنی، به شما می‌گوید: روزی صد شلاق به من بزنید، ولی این کار را از من نخواهید. سطح ادراکات و لذت این شخص، متحول شده است. بنابراین ما اگر بزرگ را در جایگاه بچه بیاوریم، لذتهای بچه برای او عذاب است. اگر بچه را به جایگاه بزرگ بیاوریم، لذتهای بزرگ برای او عذاب است. اگر جایگاه سلمان و ابوذر را با هم عوض کنند، برای هردوی آنها عذاب است. شما به یک بچه بگویید هر آرزویی که داری، برآورده می‌شود، آرزوهای او در چه افقی است؟ در افق کمالات خودش است. هیچ وقت نمی‌گوید کتابخانه ابن سینا را به من بدهید. محال است این آرزو را بکند. در بهشت بگویند شما هر آرزویی می‌خواهی بکن، هیچ وقت نمی‌گویید مقام رسول اکرم (ص) را می‌خواهم، چون شما با توجه به سطح ادراک و معرفتتان از این مقام لذت نخواهید برد. به اندازه‌ای که در دنیا کمالات کسب کرده‌اید، لذت‌هایتان با آن متناسب خواهد بود. این را بدانید که در عالم آخرت، با این وجود اینقدر کمالات و ادراکات انسانی فوق‌العاده و بزرگ است که لذتهای انسانی هم بالا و برتر است. بنابراین هر انسانی در سطح ادراکاتش آخرین حد لذتهایش را به او می‌دهند. منتها آن چیزی که او اشتها دارد، با ادراکات و معرفت و منزلگاه علمی و معنوی او سازگاری دارد.

یک حدیث قدسی است که من پی‌گیری و جستجو کرده‌ام و موارد زیادی از طرق مختلف ذکر شده است. به عنوان حدیث قدسی از قول پیامبر اکرم (ص) نقل شده است. ماحصل این حدیث این است که خداوند می‌فرماید: ^۱ ای بنده‌ی من، هر چه به تو امر کردم اطاعت کن، من جاودانه‌ام، تو را نیز جاودانه خواهم ساخت. بنده من، هر چه به تو امر کرده‌ام اطاعت کن، من هر چه را اراده کنم ایجاد شود، ایجاد می‌شود، و تو نیز هر چه اراده کنی، ایجاد خواهد شد. در روایت می‌گوید: «اجْعَلْكَ مَثَلِي» البته بعضی از افرادی که بعداً این روایت را خواندند، تشکیک کرده‌اند که «مَثَلِي» است یا «مَثَلِي»؟ ما دلیل متقن داریم که خداوند مثل ندارد، ولی مَثَل دارد. مثل، یعنی شبیه. ...»
 ...»؛ هیچ چیز مثل خداوند نیست. این معلوم و بدیهی است. اگر از پیغمبر خدا هم می‌پرسیدند: «...»
 ...» یعنی چه؟ می‌فرمودند: یعنی خدا نظیر ندارد. اما در مورد «مَثَل»، قرآن کریم در دو مورد آن را تأیید می‌کند. یکی در سوره روم و دیگری در سوره نحل. می‌فرماید: «...»

...» و ^۳ و «...»
 ...»؛ خدا در آسمانها و زمین، مثل برتر دارد. «مَثَل» چیست؟ برای اینکه مطلب روشن شود، مثالی عرض می‌کنم. اگر آینه‌ای را در مقابل خورشید قرار دهید، خورشید در آینه می‌تابد. نگاه که به خورشید کنید، چشمتان را به شدت منفعَل خواهد کرد، خورشید را از داخل آینه هم ببینید، عین همین کار را خواهد کرد. یعنی شما نه می‌توانید به خود خورشید نگاه کنید، و نه به خورشید در آینه. این آینه در ذات محتاج خورشید است، اما در صفت عین خورشید است. در صفت با خورشید متحد است و در ذات با خورشید مختلف. به این می‌گویند: مَثَل خورشید. مثل خورشید، یک خورشید دیگر است، دو تا خورشید که نداریم. اما مَثَل خورشید این آینه است. امام معصوم و حجت خدا، وجودش عین آینه است. اگر چه مخلوق و محتاج خداست. در ذات غیر خدا و مخلوق است. کمالات خورشید مال خودش و کمالات آینه مال خودش نیست، اما در صفت یکی هستند. خورشید تَلَأُو می‌کند، آینه هم تَلَأُو می‌کند. انسان در آخرت مَثَل خداست. یعنی چه؟ خود این حدیث قدسی بیان کرده است: «أَنَا أَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ»؛ من تو را مَثَل خود قرار خواهم داد، من که به هر چیز بگویم باش، ایجاد می‌شود، «وَ أَنْتَ تَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ»؛ تو هم به هر چه بگویی باش، موجود می‌شود. یعنی اینکه: انسان طبق روایات و به

۱- مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۵۸

۲- شوری آیه ۱۱

۳- روم آیه ۲۷

۴- نحل آیه ۶۰

اشاره‌ی آیات قرآن در بهشت، قدرت آفرینش دارد، می‌تواند خلق کند. چه چیز را خلق کند؟ هر چه را خواست. در سوره دهر می‌فرماید: «

جاریش می‌کنند. خیلی از مفسرین بی‌باکانه بگویند. خانم بانو امین، در اینجا مردانگی کرده! و گفته است. در کتاب تفسیر «مخزن‌العرفان» می‌گوید: انسان در بهشت، قدرت آفرینش دارد. راست هم می‌گوید و روایت هم همین را می‌گوید. علامه طباطبایی^(۵) با یک لطافت گفته و تصریح نکرده است. ایشان در توضیح این آیه: «

چشمه‌ای که بندگان خدا، خودشان آن را جاری می‌کنند، فرموده: ظاهر آیه این است که جاری کردن چشمه، هیچ رنجی ندارد و جز اراده هیچ چیز دیگری نمی‌خواهد. معنای این چیست؟ یعنی به محض اراده کردن، چشمه جاری خواهد شد. خوب معنایش آن است که قدرت ایجاد دارد. کسی اراده کند که چشمه ایجاد شود، این یعنی قدرت آفرینش. منتها آفرینش به اذن خداوند. ابن عباس در توضیح همین آیه می‌فرماید: مراد این است که اهل بهشت، جهت این چشمه‌ها را به هر سمت و سویی که بخواهند، و اراده کنند عوض می‌کنند. خواهر یکی از شهداء خواب عجیبی دیده بود. نوشته ایشان را من خواندم، برادر ایشان خیلی آدم بزرگواری بود و من هم ایشان را دیده بودم. از اولیاء خدا بود. کراماتی که این شهید در زمان حیاتش داشت، من در کمتر کسی دیده بودم. خیلی اهل ذکر، معرفت، سکوت و کم حرف زدن و گزیده حرف زدن بود. خواهر ایشان، او را در خواب دیده بود؛ گفت: دیدم که برادرم مانند یک فرمانده، به این طرف و آن طرف می‌رود و حتی به اشیاء دستور می‌دهد. نه‌ری که همراهش بود، طبق دستور، مسیرش عوض می‌شد، این همان تجسم آیه: «

عجیبی است. خدا به بنده مؤمن می‌فرماید: تو یک عمری، اراده‌ات را تحت اراده‌ی من گذاشتی، گفتی: خدایا اراده‌ی من اراده‌ی توست، هر چه تو بگویی، من هم همان را می‌گویم. حالا موقع جزا دادن است، حالا هرچه تو بگویی، من هم همان را می‌گویم. تو می‌خواهی چشمه خلق شود؟ من هم چشمه را خلق می‌کنم. می‌خواهی شکل قصرهایت عوض شود؟ اشاره کن تا من عوضش کنم. هرطور دلت می‌خواهد در این بهشت زندگی کن. پیغمبرگرامی^(ص) می‌فرمایند: در بهشت نعمت‌های عجیبی است که نه هیچ چشمی دیده، نه هیچ گوشی شنیده و نه به عقل هیچ بشری خطور کرده است!! یا مثلاً در چند آیه بعد، در همین سوره دهر می‌فرماید: «...»

«؟ چیدن میوه آن در نهایت رامی است. (این تذلیل هم مفعول مطلق است و برای تأکید.) چه می‌خواهد بگوید؟ نهایت رامی چیست؟ اوایل که تلویزیون آورده بودند، اگر می‌خواستید شبکه را عوض کنید، یا خاموش و روشن کنید، باید بلند می‌شدید و می‌رفتید نزدیک تلویزیون و این کار را انجام می‌دادید. بعد که دستگاه کنترل آمد، کار کمی راحت‌تر شد، با وجود این ممکن است باطری‌اش تمام شود، یا دستگاه خراب شود یا در فاصله دورتر عمل نکند، ولی نهایت راحتی چیست؟ این است که شما فکر کانال دو را بکنید، تلویزیون برود روی کانال دو! فکر کانال سه کنید، برود کانال سه!! خوب، از این راحت‌تر؟! امکان ندارد، این آخر خط راحتی است، از این بالاتر در مورد راحتی قابل تصور نیست. در بهشت، اراده مساوی با فعل است. علامه می‌گوید: ظاهر آیه این است که چیزی جز اراده برای جاری شدن چشمه وجود ندارد. و البته می‌دانید که آیه اختصاص به چشمه ندارد. این نیست که بگوییم، پس طبق این آیه چشمه را بدون زحمت جاری می‌کند، چیزهای دیگر زحمت دارد. نه، این از باب ذکر یک مصداق است. دقت کنید که خیلی از مطالبی که قرآن در مورد بهشت آورده است، از باب ذکر مصداق است.

مَثَلُ اَعْلٰی کِیْسْت؟ اَنْ مَثَلٰی کِهْ اَز هَمّه مَثَلْهَآ بَرْتَر اَسْت. چِه کَسِی مِی‌شُود؟ اَهْل بَیْت^(۴). در زیارت جامعه کبیره می‌خوانیم: «وَمَثَلُ اَعْلٰی» شما مثل برترید. همه بهشتیان مثل‌های خداوند هستند. اما برترین آنها (مَثَلُ اَعْلٰی) همان اهل بیتند. تردیدی هم در آن نیست. همه انبیاء مَثَلُ خدایند. پس «مَثَلُ خدَا» وجودی است مخلوق، اما متحد با خدا در صفات. ذات غیر خدا، صفات متحد با صفات خدا. همان مثل آینه را که در ذهن بیاورید، خیلی ساده می‌شود. آینه در صفت درخشندگی با خورشید یکی

است، اما در ذات، خورشید کجا و آینه کجا!! صفت رحمت الهی در وجود امام زمان^(عج) جاری است. لطف خدا در وجود آن حضرت متجلی است. قدرت خداوند، در وجود امیرالمؤمنین^(ع) متجلی بود. او یدالله است. بصیرت الهی در وجودش متجلی بود. اما علی^(ع) مخلوق خداست. پس حد غلو معلوم شد. امام صادق^(ع) فرمود: ^۱ ما را مخلوق بدانید و در مورد ما هر چه بگویید غلو نیست. حد غلو معلوم شد. غلو این است که امام را از حد مخلوق بودن، یک قدم بالاتر ببریم تا مرحله الوهیت. اگر وارد مرحله الوهیت شوید، غلو می‌شود. مثل این بحث فناایی که برخی از این درویشان و صوفی مسلکان می‌گویند، ما این چیزها را قبول نداریم. فنا همین است. فنا در صفت واقع می‌شود، نه در ذات. مثل قطره و دریا نیست. این نیست که بگوییم انسان مانند قطره که به دریا می‌پیوندد، با دریا یکی می‌شود، نعوذبالله با فنا شدن، با خدا یکی می‌شود، پس اگر با خدا یکی شد، یک چیزی به خدا اضافه شد یا نشد؟ اگر بگوییم اضافه شد، معلوم می‌شود که خدا ناقص بوده است!! اگر بگوییم نشد، پس چه فرقی کرد؟! فناایی که گفته‌اند، فنا در صفات است؛ یعنی انسان در صفت با خداوند متحد می‌شود، اما در ذات همچنان مخلوق است. این آن فناایی است که شیعه به آن معتقد است.

اینکه امام فرمود: ما دست خداییم، اتحاد در صفت قدرت. ما چشم خداییم، اتحاد در صفت بصیرت. ما گوش خداییم، اتحاد در صفت سمیعیّت. ما رحمت خداییم، اتحاد در صفت رحمت است. اما نگفته‌اند ما خود خداییم. گفته‌اند: ما بنده‌ی خداییم. ما را مریوب بدانید، «وَقُولُوا فِينَا مَا شِئْتُمْ»؛ هر چه دلتان خواست بگویید، غلو نکرده‌اید. پس حد غلو در اینجا معلوم می‌شود. حالا خداوند برای مؤمنین هم این مقامات را در نظر گرفته است، منتها می‌گوید: شما حالا نماز بخوانید، روزه بگیرید. یک عده‌ای هم می‌گویند اینقدر که نماز خواندید به کجا رسیدید؟ بگو فردا به تو خواهیم گفت، فعلاً در حساب بسته است. بگذار باز شود، آن وقت معلوم می‌شود آنهایی که اینقدر نماز خواندند، به کجا رسیدند. در هواپیمایی نشسته‌اید، مثلاً دارید به قاره آمریکا می‌روید، با سرعت هزار کیلومتر، لحظه حرکت معلوم نیست، خیال می‌کنید ایستاده است، می‌گویید: این هواپیما اینقدر صدا کرد، به کجا رسید؟! بعد از چند ساعت، می‌فهمید که چند هزار کیلومتر مسافت را طی کرده‌اید. نماز مثل هواپیماست. گاهی ممکن است خسته شوید و بگویید این همه نماز خواندیم به کجا رسیدیم؟ خداوند در حال ذخیره کردن اینها برای شماست. همین نمازها و روزه‌ها، آن قدرتها و لذتهای اخروی را ایجاد خواهد کرد.

نکته‌ای در مورد رنج باقی مانده است، که باید عرض کنم. در دنیا کمالات با رنج به دست می‌آید، اما در آخرت با لذت بدست می‌آید، در دنیا لذتها باعث می‌شود که انسان کمالات را از دست بدهد، حتی لذتهای حلال. شما می‌گویید یک روز می‌خواهیم برویم تفریح، گناه که ندارد. برویم مثلاً در فلان روستا و بگردیم. دور هم بنشینیم و گپی بزنیم، دروغ و غیبت هم نمی‌کنیم، آقایی گفت نه من امروز می‌خواهم بنشینم و سیصد چهارصد تا حدیث بخوانم، یا نه، فلان زبان خارجه را یاد بگیرم یا چند غزل را حفظ نمایم، یک استادی پیدا کردم تا فلان رشته را به من یاد دهد، شما رفتید ده و غذاها را خوردید و از کوه و مناظر هم استفاده کردید و شب هم شارژ و سرحال برگشتید. وقتی برگشتید می‌بینید این آقا با رنج و زحمت کلی حدیث حفظ کرده است، مثلاً نیم جزء قرآن حفظ کرده است، حالا شما گناهی نکرده‌اید، اما یک کمال را از دست داده‌اید. یعنی این لذت با اینکه لذت حلال هم بوده است، حداقل ضررش این بود که کمالی برای شما نیاورد. اما این آقا که رنج کشیده، این رنج به صورت کمال ماندگار شد. اینهایی که در دنیا به قهرمانی در رشته‌های مختلف رسیده‌اند یا دانشمندان علوم مختلف، همه با رنج بوده است. این افراد می‌گویند این حاصل رنج‌هایی است که برده‌ایم، حاصل شب زنده‌داری‌ها، ریاضت‌ها و زحمت‌های ما بوده است. اگر بپرسیم بهترین دوران عمرتان چه موقع بوده است؟ می‌گویند آن لحظاتی که بیشتر به خاطر مطالعه و درس و بحث رنج کشیده‌ایم، وقتی یادمان می‌آید، لذت می‌برم. آن لحظاتی هم که دنبال خوشگذرانی بودیم، وقتی یادمان می‌آید رنج می‌بریم. می‌گوییم: چرا؟ می‌گویند: چون جایش خالی است. چیزی یاد نگرفتیم و کاری از پیش نبردیم. پس در دنیا کمالات انسانی حاصل رنج‌هاست، (البته نه هر رنجی) ولی هیچ کمالی بدون رنج حاصل نمی‌شود. امیرالمؤمنین^(ع) می‌فرماید: «لَا يَنَالُ خَيْرٌ خَيْرٌ إِلَّا بِشَرٍّ»؛ هیچ کمال و خیری بدست نمی‌آید مگر از مجرای شری. (شر منظور رنج است، نه شر به معنای بد). در بهشت برعکس است. حدیثی هم از

امیرالمؤمنین^(ع) است که فرمودند: چقدر فرق است بین دو عمل، (گناه و طاعت) آن گناه لذت بخشی که لذتش تمام شد و عذابش ماند، آن عمل حسنه‌ای که رنجش گذشت و پاداشش ماند. رنج‌های دنیا در مسیر کمال باعث کمالات می‌شوند. در بهشت برعکس است. با لذت، کمال به دست می‌آید.

فرض کنید شخصی از خوردن (نعوذبالله) مشروبات الکلی یک لذت آنی ببرد. بعدش چه چیز به جای آن می‌ماند؟ یک خلأ روحی و جسمی، اما در بهشت یک جرعه‌ی شراب بهشتی نه تنها لذت دارد، بلکه لذتش به صورت کمال می‌ماند. برای روشن شدن مطلب یک مثال می‌زنم. آقای هزار ساعت درباره موضوعی مطالعه نموده است، به اندازه هزار ساعت چیز یاد گرفته، هزار ساعت رنج کشیده است، اما صد هزار ساعت و دویست هزار ساعت لذت همراهش است. آن آقای فوق تخصصی که تیغ جراحی را برمی‌دارد و قلب انسانی را عمل جراحی می‌کند و انسانی را از لب مرز مرگ نجات می‌دهد، چه لذتی می‌برد! کسی که زبانهای مختلف را یاد دارد، هر جای دنیا که برود، راحت می‌تواند صحبت کند، این لذت ندارد؟ این لذت است. از کجا به دست آمد؟ از همان رنجها. یعنی رنجهایی که در دنیا کشیده‌اید، لذتهایش، نقد همراهتان است. اما در آخرت لذتهایی که بردید، دیگر از بین نمی‌رود. به صورت کمال دائماً در وجود مؤمن خواهد ماند. حال ببینید بین این لذت و آن لذت چقدر تفاوت است!! لذتهای دنیا، نهایت چیزی که از آن باقی می‌ماند یک خاطره و خیالی است. بعضی‌ها با همین خاطرات زندگی می‌کنند. خاطراتش را در دفترچه ثبت می‌کند، یکبار دیگر آنها را مرور می‌کند، و با خیال زندگی می‌کند. اما آن انسانی که با رنج، کمالات انسانی را بدست آورده است، با لذت واقعی در حال زندگی کردن است، فعلاً او لذت می‌برد از اینکه این کمال را دارد. در بهشت، لذتها فانی نمی‌شوند. هر لذتی که آمد، تا همیشه خواهد ماند. هر چه انسان بیشتر بماند، تراکم لذتها در وجودش بیشتر خواهد شد. سعه‌ی وجودی و تقریبش هم بیشتر خواهد شد. چطور است که در اینجا هر کس هنر و کمالی را کسب نماید، هر چه سطحش بالاتر رود، انبساطش بیشتر می‌شود. شما بروید در کلاس درس عرفان. استادی مانند علامه، استادتان باشد. هر جمله‌ای که می‌گوید، ابتهاج شما بیشتر خواهد شد. این لذت با شما می‌ماند. در آخرت لذتها این کار را می‌کنند. دیگر لازم نیست شما رنج ببرید و به کمال برسید. با لذت به کمال خواهید رسید. بنابراین لذتهای آخرت لغو نیستند. پس اگر کسی گفت آنجا برویم و مرتب لذت ببریم، چه فایده‌ای دارد؟ این شخص فکر دنیایی می‌کند که این حرف را می‌زند. این شخص فکر کرده که لذتهای آخرت هم مانند لذتهای دنیا است. اصلاً نسخ لذتهای آنجا از نسخ لذتهای دنیا نیست.

رنجها در دنیا سه نوعند:

۱- رنجهایی که نه همیشگی‌اند و نه همگانی؛ مانند رنج فقر و فقری، نه همگانی و نه همیشگی است. آدم فقیری ممکن است حادثه‌ای پیش آید و غنی شود. این نوع رنجها خیلی شدید است، نگاه می‌کند و می‌بیند دیگران این رنج را ندارند. آقای سرما خورده بود، با حالت جدیت گفت: من خیلی ناراحتم. گفتیم: چون سرما خوردی؟ گفت: نه، چون می‌بینم مردم با سلامتی و راحتی دارند راه می‌روند و من بیمارم خیلی ناراحتم. شوخی هم نمی‌کرد.

۲- بعضی رنجها همگانی است، اما همیشگی نیست. مانند رنج پیری. پیری همگانی هست، ولی همیشگی نیست. هر که می‌خواهد پیر نشود، باید جوان مرگ شود!! راهی هم ندارد. بخواهد سن بالا داشته باشد، باید پیر شود. ولی این رنجها کمتر انسان را ناراحت می‌کند. وقتی پیر شد، می‌گوید: خوب ما پیر شدیم، بقیه هم پیر می‌شوند. گفته بود: «الْبَلِيَّةُ إِذَا عَمَّتْ طَابَتْ»؛ بلا که عمومی شد، گوارا می‌شود. وقتی وبا آمد و همه مُردند، می‌گویند بچه ما مُرد، بچه همسایه هم مُرد، خیلی ناراحت نمی‌شود. ولی اگر قرار باشد بین همه، فقط بچه او بمیرد، خیلی ناراحت می‌شود.

۳- رنجهایی که هم همیشگی هستند و هم همگانی. این رنجها تا زمانی که انسان در آن است، احساسش نمی‌کند. زمانی که از آن بیرون آید، احساسش می‌کند. مثال: به شما بگویند از امروز ما قدرت طی الارض به شما می‌دهیم؛ یعنی شما قدرت دارید هر جای دنیا که اراده کردید، قدم گذارید. نه بلیط می‌خواهید، نه عکس و گذرنامه و معطلی در اداره گذرنامه می‌خواهد. الان اراده کنید در مکه مکرمه با یک دست لباس احرام، احرام ببندید و بروید داخل صف حجاج. حج هم تمام شد، برگردید سر جایتان! خیلی برای شما لذت بخش است. یکسال هم اینجوری باشید. بعد از یکسال بگویند دیگر بس است، باید مثل قبل شوید. فریادتان بلند خواهد شد، می‌گویید من نمی‌توانم اینطور زندگی کنم! می‌گویند: شما که قبلاً همین گونه زندگی می‌کردید. می‌گویید: من

در رنج گشوده بودم و خودم نمی دانستم. الان فهمیدم که این رنج بوده است، اسیر زمین بودم. من اسیر مکان بودم، شما می خواهید دوباره من را اسیر مکان کنید؟! ما از روزی که به دنیا آمده ایم، همه در همین رنج بوده ایم. از اول تا آخر هم بوده ایم و احساس هم نخواهد شد. چه زمانی احساس خواهد شد؟ وقتی که از آن بیرون بیایید. من مثالی دیگر ذکر کنم: فرضاً زنی قاچاقچی مواد مخدر بوده، به حبس ابد محکومش کردند، این زن باردار بود، بعد در همان زندان وضع حمل کرد و بچه اش را به دنیا آورد و بزرگش کرد و بچه هم ۱۵-۱۶ ساله شد. «حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ» حب وطن از ایمان است. این بچه زندان وطنش است، آنجا را دوست دارد. می گویند بیا برو بیرون. می گوید می خواهید من را از وطنم آواره کنید؟! بعد یک روز با زور او را از این زندان بیرون می برند. یک وقت وارد شهر می شود، می گوید: عجب شهر زیبایی!! چه وسعتی!! ما کجا زندگی می کردیم و نمی خواستیم بیرون بیاییم. بالاخره دو سه ساعت او را به سینما و تفریح می برند، لباس نو برایش می خرند، بعد از مدتی می گویند حالا بیا برگرد به زندان. شروع به گریه می کند که برای چه به زندان برگردم؟ می گویند تو که می گفستی زندان وطنم است، من در اینجا خوش هستم. می گوید: من از روزی که زاده شدم، در این رنج بودم، نمی دانستم اینجا چه خبر است! وقتی خارج شدم، فهمیدم چه رنجی بوده است!! قرآن می فرماید: «... ما نوع انسان را در رنج آفریدیم. در عالم آخرت هیچ کدام از این سه دسته رنج وجود ندارد. اصلاً جنس رنج وجود ندارد. شما می توانید تصور کنید چه جهانی است؟! امکان دارد بتوانید تصور کنید؟

» «... سپاس آن خدایی که هرچه حزن و اندوه بود، از ما بُرد.»

« آن خدایی که ما را از فضل خودش در سرای ابدیت جای داد، »

«؛ در آن جهان هیچ رنج و هیچ تعبیه به ما نمی رسد. اصلاً جنس رنج در عالم آخرت وجود ندارد. این هم یکی از ویژگی های عالم آخرت است.»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوال: آیا شرکت در جمع دروایش اشکال دارد؟

اینگونه مجموعه ها مبشر به خیری نیستند و اصلاً نیازی هم به این جمعها نیست و خیلی از اینها را ما دیدیم و شنیدیم که آدمهای منحرفی هستند، یکی از شاگردان علامه (که علامه در بعضی از مأموریت های علمی ایشان را می فرستاد و در مناظرات با فرقه های ظالمانه آدم قوی بودند) می گفتند: من در تهران در جمع دروایش حضور یافتم و به رئیس و بزرگشان گفتم: شما چرا نماز نمی خوانید؟ گفت: نماز مرکبی برای سیر به سوی خداست و وقتی شما به مقصد رسیدی دیگر سوار مرکب نمی شوی، شما از اینجا سوار اتوبوس می شوی می روی تهران به تهران که رسیدی پیاده می شوی، ما از مرکب نماز پیاده شدیم، ما واصل شدیم. گفتم: شما بالاتری یا علی بن ابیطالب^(ع)؟ گفت: من خاک پای علی هستم، گفتم: علی^(ع) کجا کشته شد؟ گفت: در محراب، گفتم: چه کار می کرد؟ بی جواب ماند، گفتم: آیا شما از علی^(ع) و پیغمبر^(ص) واصل تر هستی؟ آقایان ادعایشان اینگونه است، شرکت در این جمعها عاقبتش بعضی کارهایی است که انسان از گفتنش هم شرم دارد، البته ما نمی گوییم هر کس در لباس درویشی رفت منحرف است.

سؤال: در بهشت هیچگونه رنجی نیست پس چرا می گویند انسان در آنجا حسرت می خورد که چرا اعمال نیک بیشتر ندارد؟ بله مثلاً روایتی داریم که اهل بهشت از هیچ چیز به اندازه ایام غفلتشان حسرت نمی خورند. تحسّر دارند به اینکه در دنیا غافل بودند یا در ایامی غفلت داشتند. ما دلیل قطعی داریم که در بهشت رنج نیست، اولاً خود قرآن می فرماید که در بهشت رنجی وجود ندارد، دلیل عقلی هم داریم، چون اگر قرار باشد در بهشت رنج باشد خوب این نقض غرض است، خدا بهشت را برای پاداش دادن

۱- بلد آیه ۴

۲- فاطر آیه ۳۴

۳- فاطر آیه ۳۵

آفریده است، بهشت را آفریده برای اینکه انسان‌های مؤمن خوش باشند و لذت ببرند. اگر قرار باشد رنجی باشد و عذابشان دهد، این نقض غرض خداست و با این کار اراده خدا مغلوب شده. در حالیکه خدا عزیز است، عزیز یعنی کسی که اراده‌اش شکست‌ناپذیر است. آیات و روایات هم همین را گواهی می‌دهند، بنابراین امثال این روایت باید تأویل شوند؛ یعنی بدانیم جایگاهشان کجاست؟ ظاهراً این است که بهشت، بهشت برزخی است، احتمال زیاد بهشت برزخی است که در آنجا حسرت برای همه انسان‌ها وجود دارد، حتی نیکوکارانی که هیچ عذابی ندارند، حسرت لحظات غفلت در بهشت برزخی اذیتشان می‌کند که ای کاش این لحظات غفلت در زندگیمان نبود، ای کاش این کمال را هم به دست آورده بودیم و اگر واقعاً کسی دلیلی پیدا کند که این روایت مربوط به عالم آخرت و بهشت بعد از قیامت است که من ندیدم و بعید هم می‌دانم که روایتی به این صراحت داشته باشیم نهایتش این است که این حسرت، حسرت به معنای رنج نیست. یک نوع حالت و کیفیتی است که برای ما قابل تصور نیست؛ چون ما دلیل قطعی داریم که رنجی در بهشت وجود ندارد.

آزادی مطلق در بهشت:

بحث ما بحث آزادی مطلق در جهان دیگر است. در هیچ جای دنیا آزادی مطلق وجود ندارد. آیا شما می‌توانید تصور کنید، بگویند ما یک شهری درست کنیم که هیچ محدودیتی در آن نباشد، هر کس هر کار دلش خواست انجام دهد، چنین چیزی امکان دارد؟ شما بیایید در یک حوزه، (ما نمی‌گوییم در همه حوزه‌ها، در حوزه مسائل حقوقی، در حوزه مسائل جنایی، در تصرفات، این‌ها را نمی‌گوییم) فقط در حوزه راهنمایی و رانندگی؛ اداره راهنمایی و رانندگی اعلام کند امروز صبح برای تفریح چراغ قرمز و چراغ سبز و عبور ممنوع، همه را برمی‌داریم، دست راست رانندگی کن و دست چپ و سرعت مجاز، فکر کنم تا بعد از ظهر قبرستان دیگر جا نباشد آدم خاک کنند، نمی‌شود، امکان ندارد. کسانی که مدعی هستند و می‌گویند ما به بشر آزادی دادیم، می‌گوییم: یعنی در کشور شما هر کس هر کار بخواهد می‌تواند انجام دهد؟ در خیابان هر طرف خواست رانندگی کند، آیا می‌تواند؟ هر سرعتی خواست می‌تواند برود؟ از چراغ قرمز می‌تواند رد شود؟ به مال هر کس خواست دست دراز کند شما اجازه می‌دهید؟ در مغازه و منزل هر کس خواست وارد شود بدون اجازه، شما خانمتان اجازه می‌دهد؟ می‌گوید نه مجازات دارد. می‌گوییم پس آزادی مطلق نیست. اصلاً زندگی دنیا با آزادی مطلق سازگاری ندارد. آزادی مطلق مال آنجاست. دنیا و آخرت عین خطوط مورب و موازی‌اند. دو تا خط وقتی مورب باشند در آخر به هم برخورد می‌کنند، اما ده تا خط موازی هیچ وقت به هم برخورد نمی‌کنند.

فرض کنید در جاده‌ای، هزار تا ماشین دارند حرکت می‌کنند، همه با سرعت صد کیلومتر، جاده هم صاف صاف همه هم با فاصله پنجاه متر، اگر تا صبح ابد هم این ماشین‌ها همین‌طور بروند، به هم نمی‌خورند. چه موقع تصادف پیدا می‌شود؟ آن وقتی که یکی از آن طرف می‌آید، یکی از این طرف، یکی سبقت می‌گیرد، یکی تند می‌رود یکی کند می‌رود، یکی می‌خواهد بایستد یکی می‌خواهد حرکت کند. آخرت هم مثل خطوط موازی و همسو است. اصلاً جنس تزاخم در آن وجود ندارد. اینجا شما همسایه‌تان می‌گوید چرا آجر جلوی خانه خالی کردی؟ می‌گویید: می‌خواهم یک طبقه دیگر هم بالای خانه‌ام بسازم و اجازه بدهم تا کمک خرج زندگیمان شود. می‌گوید: من نمی‌گذارم بسازید، می‌گویید: شما بیخود کردید. مال خودم است، خانه خودم هست، چهار دیواری اختیاری و دعوا شروع می‌شود. از یک طرف نفع شما در این ساختن است و از طرف دیگر ضرر او در ساختن شماست؛ به این می‌گویند تزاخم. شما نگاه کنید ببینید همه جای دنیا همین‌طور است، سراسر تزاخم است. بنابراین بشر مجبور است برای اینکه جلوی این تزاخم‌ها را بگیرد قانون وضع کند. قانون یعنی چه؟ یعنی ترمز، یعنی تا اینجا حق شماست و از اینجا حق نداری بیشتر بروی، این محدوده برای شماست و از این محدوده بیرون نباید بروی. اینجا خانه شماست، در این خانه بی‌اجازه برو اما در خانه‌های دیگر حق نداری بروی. فقط شما در یک خانه یا دو خانه می‌توانی بروی بقیه ممنوع، اگر رفتی داخل خانه مردم، به عنوان متصرف عدوانی مجازات خواهند کرد. کجای این آزادیست؟ انسان فطرتش آزادی مطلق می‌خواهد، آزادی طلبی یک گرایش فطریست. انسان از اسارت و زندانی شدن و اینکه محدود باشد، بدش می‌آید. فطرتاً طالب آزادی مطلق است. منتها منطق دین به ما این است، می‌گوید: من پزشک شما هستم نسخه برایتان پیچیدم. نسخه به شما می‌گوید: که آقا یا خانم، شما به خاطر رهایی از مریضی، مدتی باید آزادی‌ات را کنار بگذارید. همه غذایی نخوری، همه کاری

نکنی، تحت درمان باشی طبق دستور پزشک غذا بخوری تا خوب شوی، وقتی خوب شدی آزاد هستی و هر غذایی دلت خواست می توانی بخوری. خدا می فرماید که اگر می خواهی به آزادی مطلق برسی، باید به این نسخه عمل کنی، لازمه اش این است که یک سری چیزها را نبینی، یک سری غذاها را نخوری. یک سری حرفها را نزنی؛ یک سری اعمال را انجام ندهی؛ یک سری اعمال را انجام بدهی؛ به خاطر رسیدن به آزادی نامحدود، این آزادی را فعلاً محدود کنی. این منطق دین است. اما جهان آخرت به گونه ای آفریده شده که اصلاً جنس تراحم در آن وجود ندارد. نه اینکه بگوییم حالا چون بهشتی ها رفیق هستند با هم دعویشان نمی شود. نه اصلاً این طور نیست. قصه آخرت قصه خطاهای موازیست. اصلاً وضعیت چینش اجزا در آن عالم طوری هست که آزادی هیچ کس با آزادی دیگران درگیر نخواهد شد. در حالیکه دنیا این طوری نیست. چه بسیار است که آزادی من با آزادی شما تراحم پیدا کند. در علم حقوق هم می گویند: حد آزادی تا جاییست که آزادی دیگران را خراب نکند که البته ما این تعریف را توسعه می دهیم. آنها محدودش می کنند و می گویند: اگر کسی شراب خورد و عربده کشید به شما ربطی ندارد. ما می گوییم: این دارد با همین کار در واقع تیشه می زند به آزادی دیگران. آن خانمی هم که بدحجاب به خیابان می آید، هزار تا مفسده درست می کند، دارد در واقع آزادی آن کودکی را خراب می کند که فردا به خاطر طنزازی همین خانم بین او و بین مادرش و پدرش اختلاف افتاد و کار به طلاق کشید. خوب این دارد آزادی را خراب می کند. منتها غربی ها قبول ندارند، اینجا ترمز می کنند، می گویند: نه این دیگر به شما ربطی ندارد. ما نمی خواهیم در مورد محدوده حقوقی و آزادی دنیایی بحث کنیم، منتها تعریف را به یک نوعی اجمالی می پذیریم. می گویند: آزادی شما تا جاییست که آزادی دیگران را خراب نکند. می گوییم خوب در آخرت که اصلاً تراحمی نیست. آزادی انسان آزادی مطلق است.

چهارمین ویژگی که در مورد بهشت گفتیم (قبلاً توضیح داده بودیم) این بود که: در برزخ کمال هست، آن روایاتی که عرض کردیم پرونده انسان بسته نمی شود که بعضی هایش سه مصداق آورده بود: فرزند صالح، صدقه جاریه، چاه آبی را که انسان حفر کند، درختی که بکارد و اینها به عنوان مصادیقی بود که وقتی انسان مرد در پرونده اش همچنان ثوابش وارد می شود. روایاتی که بیان می کرد به مؤمنانی که دستشان در دنیا به یادگیری قرآن نرسید در آخرت به آن ها قرآن یاد می دهند، پس معلوم است راه کمال در برزخ بسته نمی شود. در جهان آخرت یعنی بعد از عالم برزخ هم کمال وجود دارد. یکی از آن کمال ها، سلام های الهی است. آن سلامی که خدا به بهشتیان می دهد کمال آور است. قرآن می فرماید: «

« در آنجا نه بیهوده ای می شنوند و نه [سخنی] گناه آلود* سخنی جز سلام و درود نیست. این ترجمه های همین طوری که ما بدون تفسیر می خوانیم، می گوییم: یعنی چه؟ آن جا بهشتیان نشستند، حرف لغو که نباید بزنند، بازار غیبت و خنده و اینها هم که داغ نیست، بشینند مرتب به هم سلام کنند، این چه زندگی شد؟ این چه رفاقتی شد؟ مادام او بگوید: سلام، او هم در جواب بگوید: سلام علیکم، چند لحظه صبر می کنند، دوباره آن طرف بگوید: سلام، او هم بگوید: سلام علیکم، این بهشت مزه ای ندارد، نه اینطور نیست. اتفاقاً خنده آن جاست، اینقدر خدا به بهشتیان ذوق می دهد که زیباترین لطیفه ها به ذهنشان می آید و به هم می گویند و قه قه می خندند. خدا رحمت کند شهید صدوقی، ایشان تعبیر می کرد که اینقدر صدای خنده شان بلند است که اهل جهنم هم می فهمند. آن جا دیگر صدای قهقهه هیچ کراهتی ندارد. پس چیست معنای این سلامها و سلام خدا که در قرآن می فرماید: «

ما که به هم سلام می کنیم خشک و خالیست. مثلاً فرض کنید دوباره یک حاتم طایی پیدا شود و مردم را دعوت کند و بگوید: هر کسی یک واکن یا MP3 دستش باشد، هر سلامی که من به او کردم بعدش بیاید و یک سکه بگیرد، مردم هم دائماً از جلوی او رد می شوند که سلامشان کند. سلام های دنیا خشک و خالیست، البته اگر از روی اخلاص باشد تأثیر عینی دارد، یعنی محبت را زیاد می کند. آثار دیگری هم دارد اما سلام های بهشت متفاوت است. من برای اینکه مطلب روشن شود نمونه هایی عرض را می کنم.

قرآن در مورد صابران می‌فرماید: «

«؛ صلوات و رحمت خدا بر

این انسان‌ها (صابران) و این‌ها اهل هدایتند. معلوم است سلام و رحمت خدا هدایت می‌آورد، این اثر صلوات است. باز در سوره

احزاب می‌فرماید: «

«؛ خدا و فرشتگان بر شما مؤمنین

صلوات می‌فرستند تا شما را از ظلمت‌ها خارج کنند و به سوی نور ببرند. معلوم است که تأثیر عینی صلوات خدا در دنیا

افزونی هدایت است، پس اثر دارد؛ یعنی صلوات الهی و فرشتگان اثر دارد، صلوات مؤمنان هم اثر دارد. در جای خودش هم

بزرگان ما ثابت کردند که صلواتی که شما بر محمد و آل محمد می‌فرستید اثر دارد. در قرآن نام شش یا هفت پیامبر را در

سوره صافات می‌برد و در آخر که می‌خواهد به اوج برساند می‌گوید: «

«؛ درود بر ابراهیم باد. بعد می‌فرماید:

«

«؛ اینطور نیکوکاران را پاداش می‌دهیم. پاداش اینطور است؟ بله، تو نمی‌دانی چقدر پاداش در آن

است، الان پیدا نیست. آن سلامی که بهشتیان به هم می‌دهند هر کدام فتح باب نعمت‌های جدید است. با هر سلام، درهایی باز

می‌شود که تا حالا باز نشده بود. هر سلام بهشتیان، نعمت‌هایی نویی می‌آورد که تا حالا نبوده. به خاطر هر سلام باب لذت‌هایی

باز می‌شود که تا الان نبوده که اینک تمثیل این سلام‌ها در این دنیا افزونی هدایت است. همانطور که تمثیل لعنت، دور شدن از

هدایت است. «

« (و [سرانجام] در

این دنیا و روز قیامت لعنت بدرقه [راه] آنان گردید آگاه باشید که عادیان به پروردگارشان کفر ورزیدند هان مرگ بر عادیان

قوم هود) همان لعنت بر قوم فرعون است و همان معنای لعنت را دارد، لعنت دوری می‌آورد. خداوند به حضرت ابراهیم (ع) سلام

می‌دهد، به ال‌یاسین سلام می‌دهد: «

« بعد هم می‌فرماید: «

« ما نیکوکاران

را اینگونه پاداش می‌دهیم. یعنی سلام به عنوان پاداش. معلوم می‌شود که سلام، سلام خشک و خالی نیست. نتیجه‌ای که

می‌گیریم این است که در بهشت هم سلام هست و سلام‌ها کمال می‌آورند که ثابت شد. مدعا این بود که درعالم آخرت کمال

ادامه دارد، این هم دلیلش. «

«؛ درود بر نوح در همه عالم‌ها. بعد می‌فرماید: «

«. عجیب است که بعد از تمام سلام‌های سوره صافات خدا می‌فرماید: اینچنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم. پس

معلوم می‌شود در سلام چیزی هست، یک کمالی در آن است. پس معلوم است که در آخرت کمال وجود دارد، چون در بهشت

هم این سلام‌ها هست. پس کمال در عالم آخرت قطع‌شدنی نیست که من هم مصادیق و مثالهایش را عرض کردم. این که با

لذت‌ها کمال‌ها به دست می‌آید و لذت بدون کمال لغو است. به قول یک نفر که می‌گفت: مگر آن جا تنبلخانه شاه‌عباس است

که بخورند و بیاشامند و راه بروند. واقعاً اگر ما دنیایی فکر کنیم همین است، یعنی اگر لذتش مثل لذت دنیا باشد اشکالش واقعی

و وارد است اما لذت‌های اخروی کمال‌آور است، هر لذتی انسان را بالا می‌برد. این است که هیچ وقت از لذت‌ها سیر نمی‌شوند

ولذت‌ها کهنه نمی‌شوند و ادامه کمال با لذت است برخلاف روال دنیا.

عظمت لذت‌های بهشتی:

۱- بقره آیه ۱۵۷

۲- احزاب آیه ۴۳

۳- صافات آیه ۱۰۹

۴- صافات آیه ۱۱۰

۵- هود آیه ۶۰

۶- صافات آیه ۱۳۰

۷- صافات آیه ۱۳۱

۸- صافات آیه ۷۹

روایات خیلی عجیب است، گاهی وقتها اینقدر روایات عجیبند که فوق طاقت و تحمل انسانی هستند. ما مجبوریم این روایات را با توجیه بگوییم چون اگر همینطور بخوانیم مثل این است که یک نفر بگوید من گرسنه‌ام یک مشت نخود و لوبیا و عدس را بریزند در دهانش و بگویند فرو بده و بعد به او یک پارچ آب بدهند و بگویند: بخور، این شد آش. بعضی از روایات ما باید طباطبائی و سنگشور شوند؛ چون سنگ احادیث متروک و مجهول هم در آن است، خیلی مشکل است که حدیث را طوری ارائه کنی که هم غذای طبخ شده باشد و هم سنگ در آن نباشد. کار ما نیست مگر این که خدا عنایت کند و بتوانیم احادیث را طوری بخوانیم که انشاء... با عقل شما تزامم پیدا نکند چون در اسلام هیچ چیزی که معارض با عقل سلیم و قطعی باشد وجود ندارد. ممکن است چیزی بگویند که عقل ما نتواند بفهمد ولی این که با بدهت عقلی مخالف باشد اصلاً ما چنین چیزی در اسلام نداریم، هیچ چیز نداریم، هر چیز شریعت اسلام گفته عقل هم تأیید می‌کند. اول عقل می‌نشیند بعد هر چه اسلام گفت تأیید می‌کند. ولی اگر نگفته بود خیلی از چیزها را نمی‌فهمید.

روایتی از پیامبرگرامی که حضرت فرمودند: **یا علی! خدا در بهشت نعمت‌هایی را آفریده که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه به عقل کسی خطور کرده**، خیلی حرف عجیبی است. حالا کمی آمادگی پیدا شد، یک پله بالاتر می‌رویم، حواس انسان در این دنیا خیلی محدود است، نه طاقت لذت‌های خیلی بالا را دارد و نه طاقت رنج‌های خیلی بالا، گویی که رنج‌ها و لذت‌های دنیا خیلی عجیب نیستند؛ مثلاً اگر کسی را خیلی سخت شکنجه کنند، بیهوش می‌شود؛ یک ضربه محکم بزنند توی سرش، بیهوش می‌شود و دیگر چیزی نمی‌فهمد. لذت‌ها هم همینطور است، به خاطر بعضی خبرهای خوشحال‌کننده طرف سگته کرده و مرده، تحمل لذتش را نداشته است. چشم انسان نور زیادی ببیند بسته می‌شود، در تاریکی عاجز می‌شود، اگر بر تن انسان آب ۴۵ درجه بریزند می‌گوید داغ است؛ آب ۳۰ درجه می‌گوید سرد شد، با همین ۱۵ درجه فاصله سردش می‌شود. انسان در همه حواسش ضعیف است اما در آخرت اینقدر این حواس قوی هستند که روایات حیرت‌آور است، چشم انسان فوق‌العاده قویست؛ گوش انسان فوق‌العاده قویست؛ ذائقه انسان قویست. من چند روایت می‌خوانم که همه‌اش درست است و وعده خدا حق است. یک روایت می‌فرماید: **انسان مؤمن قدرت دارد در یک لقمه غذای بهشتی که صد هزار مزه دارد همه را با هم درک کند**. شما یک آشی بپزید ده نوع ادویه در آن بریزید، چند نوع حبوبات در آن بریزید در مجموع پانزده بیست رقم چیز را مخلوط کنید بشود آش، وقتی می‌خورید یک مزه می‌فهمید فوقش دو مزه، اگر به شما بگویند شما بخور و بگو چه چیزهایی در این غذاست می‌توانید بفهمید؟ اینقدر ذائقه شما قدرت دارد که بفهمد؟ همان خدایی که به ذائقه انسان این قدرت را داده می‌تواند این قدرت را زیادترش کند، برای او کاری ندارد. باز می‌خواهم یک پله بالاتر بروم، امام ^(ع) فرمودند که یکی از مشایخ ما می‌فرمود: **عالم آخرت عالم جمع‌الجمعی است**. بعد توضیح می‌دهند یعنی یک جرعه شراب بهشتی نه تنها مزه همان جرعه را دارد بلکه مزه تمام نوشیدنی‌ها را دارد، حتی مزه تمام آهنگ‌های زیبا را هم دارد. می‌گویید: آهنگ را با گوش می‌شنویم نه زبان! می‌گوییم در آن جا زبان هم می‌تواند آهنگ را درک کند، خیلی عجیب است. می‌گویید: یعنی با زبان می‌توان آهنگ شنید؟ بله من الان یک نمونه‌اش را برایتان عرض می‌کنم. احمد سپهری خراسانی شرحی از نهج‌البلاغه نوشته که البته شبیه کشکول است. یک چیز مستندی در آن ذکر کرده که خیلی جالب است، دانشمندی حدود ۱۴۰ سال پیش اتاقی را درست کرد و سیم‌های زیادی از اطراف این اتاق کشید، چپ به راست، بالا به پایین، پرنده‌هایی زیادی هم گرفت و در این اتاق امتحان کرد. هر پرنده‌ای رها می‌کرد به سیمی می‌خورد و به زمین می‌افتاد، بعد خفاشی گرفت و در این اتاق رها کرد. ساعت‌ها این خفاش پرواز کرد و به هیچ سیمی هم نخورد. امروزه دانشمندان فهمیدند که خفاش دستگاه راداری عجیب و غریبی دارد و دارای حنجره بسیار نیرومندی است که می‌گویند: پایه‌اش در همه پستانداران غضروف است ولی پایه حنجره خفاش استخوان است. امواج صوتی او امواج ماوراء صوت است و قابل شنیدن نیست، مثل موج زلزله، مثل موشک‌های دوازده متری که صدا ندارد. صدای زلزله غیرقابل شنیدن است، که به آن‌ها می‌گویند: امواج ماوراء صوت. صدایی که حنجره این حیوان تولید می‌کند ماوراء صوت است که اگر این صداها را به صداها قابل شنیدن تبدیل کنند پرده گوش را پاره می‌کند. در هر ثانیه در حال پرواز به صورت قطع و وصل و متناوب این صدا را از خود صادر می‌کند بعد این صدا به اشیاء برخورد می‌کند و منعکس می‌شود. رادار بسیار پیچیده این حیوان تشخیص می‌دهد که مثلاً در فاصله صد متری مگسی است حتی شکلش را هم تشخیص می‌دهد،

(رادارهای امروزی می‌گویند یک شیء، پرنده دیگر بیشتر از این نمی‌گوید که مثلاً فانتوم، میگ یا چیز دیگریست، او فقط می‌فهمد یک چیزی در این حوالی دارد پرواز می‌کند، فوکش فاصله‌اش را هم تشخیص می‌دهد، بیشتر که نمی‌تواند) اما رادار این حیوان اینقدر امواج را دقیق می‌گیرد و منعکس می‌کند که در تاریکی مطلق با گوش، شکارش را می‌بیند. حالا دیدید می‌شود، می‌گویید با گوش هم می‌شود دید؟ می‌گوییم بله، دانشمندان می‌گویند خفاش با گوش می‌بیند منتها خیلی دقیقتر از چشم شما، چشم شما در تاریکی نمی‌بیند ولی گوش او در تاریکی هم می‌بیند. اگر خدا بخواهد به نوک انگشت شما احساسی بدهد که مزه شیرینی را بفهمید، آیا نمی‌تواند؟ همان خدایی که به نوک زبانان این قدرت را داد نمی‌تواند به نوک انگشتان این قدرت را بدهد، او نمی‌تواند دایره حواس را باز کند؟! حواس انسان در آن جا خیلی قویست.

باز یک روایتی می‌گویم که خیلی عجیب است. امام می‌فرمایند: اگر یکی از حوران بهشتی (همسران بهشتی)، چهره خود را در آسمان نشان دهد خورشید در مقابل آن بی‌فروغ می‌شود، اگر اول این حدیث را می‌گفتم، می‌گفتید چه فایده دارد این نور شدید انسان را کور می‌کند. ولی وسعت ادراکات انسان بقدری شدید است که تحمل درک این لذت عظیم را دارد. شما یک لحظه در خورشید نگاه کنید، می‌گویند با یک دقیقه نگاه انسان کور می‌شود، تازه وقتی خورشید می‌گیرد می‌گویند عینک‌های مخصوص بزنید که به چشم آسیبی نرسد، کنترل شود و نورش کم شود. خدا رحمت کند حضرت امام که در کتاب چهل حدیث می‌فرمایند: حتی اینقدر لذت‌های آخرت عظیم است که فی‌المثل همین همسران بهشتی اگر یک تار مویشان را هم به ما نشان دهند هلاک می‌شویم؛ یعنی ظرفیت درک و دریافت آن را هم نداریم. اینقدر این دنیا کوچک است، حالا شما ببینید یک جهانی با این عظمت و با این بزرگی و با این وسعت وجود چه جهانی است؟ من خیلی دارم می‌ترسم که برای بعضی‌ها مشکل درست کرده باشم ولی فقط همین قدر به شما بگویم که خدای عظیم، خدای آفریننده و این همه عظمت که می‌بینید که امیرالمؤمنین^(ع) می‌فرمایند: خدایا! این آسمان و زمین با این همه عظمت، نهایت عظمت تو نیست و عظمت تو در آخرت است و در آن جا مردم می‌بینند که تو کی هستی، این جا که چیزی ارائه نکردی، هنرنمایی نکردی. آن خدایی که این همه عظمت را آفریده، اراده کرده جهانی خلق کند برای پاداش دادن به پرهیزگاران، او چه کار می‌کند؟ هر کسی سفره در خور شأنش می‌اندازد، پادشاه در خور شأنش می‌اندازد، وزیر در خور شأنش، متوسط در خور شأنش و فقیر هم در خور شأن خودش، حالا خدا می‌خواهد سفره ببیند، چی ببیند؟ این‌ها زیادی است؟ اگر یک وقت احساس کردید خیلی دارد روی ذهنتان فشار می‌آید به خدا نگاه کنید آن وقت می‌بینید که اصلاً برای قدرت الهی هیچ محدودیتی نیست و این روایات هم همه‌اش درست است. من نمی‌خواهم بگویم که هیچ کدام از این روایات اشکالی ندارد ولی فی‌المجموع که نگاه کنیم روایات بیشماری داریم که به ما می‌گویند عالم آخرت، عالم بسیار شگفت‌انگیز و عجیبی است و لذت‌های آن عالم لذت‌های بی‌نظیری است که من به بعضی از روایاتش هم اشاره کردم. در مورد دوزخ شما عکسش را نگاه کنید، مثلاً می‌گوییم در بهشت هیچ رنجی نیست در دوزخ هم هیچ شادی نیست؛ در بهشت هیچ وقت کهنگی نیست در دوزخ هم کهنگی نیست. امیرالمؤمنین می‌فرمایند: «عَذَابُهَا جَدِيدٌ».

در دنیا مثلاً دیدید کسانی که رزمی کار می‌کنند، یکی از آنها آنقدر کتک خورده بود که می‌گفت من می‌خواهم یک کسی مرا بزند، گفتم: چرا؟ گفت: اگر کتک نخورم عضلاتم درد می‌کند. دنبال فردی می‌گشت که او را بزند. یک آقای برقکار بود، آزاده بود، گفت یک خلافی کرده بودیم ما را بردند که با شوک الکتریکی شوکمان بدهند، گفتند بلایی به سرت بیاوریم که کلاغ‌ها به حالت گریه کنند، خیلی ترسیدیم و لرزیدیم، گفتیم چکارمان می‌خواهید بکنید؟ بعد که دیدیم دستگاه شوک آوردند شروع کردم به ریشخند زدن، صدمه برق ۱۲۰ ما را گرفته بود هیچ اتفاقی هم برایمان نیفتاده بود، گفت آمدند و به لاله‌های گوشمان وصل کردند و دستگاه را روشن کردند، دستگاه مدام کار می‌کرد و ما می‌خندیدیم بعد عصبانی شدند و گرفتند ما را با مشت و لگد زدند. حالا در دنیا اگر هر روز آقای را شلاق بزنند روز صدم که شد می‌گوید آقا چرا نیامدید بزنید تن ما به این شلاق‌ها عادت کرده. روز اول زخم می‌شود، هفته دوم پینه می‌بندد و بعدش هم دردش نمی‌آید و بعد هم دیگر عادت می‌کند. آخرت اینگونه نیست، امیرالمؤمنین می‌فرمایند: «عَذَابُهَا جَدِيدٌ»؛ هیچ وقت کهنه نمی‌شود، همانطور که لذت‌های بهشت کهنه‌شدنی نیست. یک مقدار هم آدم باید بترسد، این آرامش در دنیا خیلی آرامش خوبی نیست. پشت ماشین که نشستید اگر کمی

نترسید آدم می‌کشید. باید کمی از اینکه خدای نکرده بزنیید به بی‌گناهی و او را بکشید بترسید. در زندگی دنیا آدم باید بترسد والا اگر نترسد خلاف می‌کند، اگر از آلودگی به امراض نترسید بهداشت را رعایت نمی‌کنید، یک کمی ترس خوب است، نه ترس زیادی، ترس کمی که جلوی انسان را بگیرد که هر کاری نکند. باید زندگی این طور باشد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

خلاصه مطالب:

عظمت قیامت از دیدگاه قرآن:

» - « (انقطار آیه ۱۷)

- این خطاب به پیامبر عظیم الشان، نشان عظمت قیامت است.

» « (حج آیه ۱)

زلزله‌ای که آسمانها با این وسعت را فرا می‌گیرد.

نامیدن قیامت به عنوان فزع اکبر...

تصویر هول انگیزی از قیامت در سوره طه :

» « (طه آیه ۱۰۵)

قیامت واقعه‌ای قطعی و مختوم: سنت لایتغیر

» «... (نفرمود شک کننده در قیامت نیست، فرمود) شک در آن نیست، قطعی است. (حج آیه ۷)

ویژگیهای حیات اخروی:

۱- دار الحیوان: همه چیز شعور دارد:

» - « (ق آیه ۳۰)

» - «... (ملک آیه ۸)

» - « (فرقان آیه ۱۲)

روایات:

- بهشت عاشق سلمان بود.

- تکلم بهشت با رسول خدا در شب معراج.

- تکلم پیامبر و علی^(ع) با آتش موقع تقسیم دوزخی و بهشتی.

- تکلم آتش با رسول خدا که خدا گوشت و پوست تو را بر من حرام کرد.

روایت: «إِذَا جَلَسَ الْمُؤْمِنُ عَلَى سَرِيرِهِ اهْتَزَّ سَرِيرُهُ فَرِحًا»

روایت: هرگاه مؤمن بخوهد از میوه‌ای تناول کند، میوه‌های بهشتی هر کدام تقاضا می‌کند که از وی تناول کند.

۲- تمام اجزای بهشت بالاترین مراتب شعور: (عشق) را دارند؛ (عشق) به مؤمنان از تمام اجزای بهشت می‌بارد.

۳- رنجی در بهشت نیست.

» «... (فاطر آیه ۳۵) لُغُوبٌ: رنج کوچک.

دلیل عقلی:

- اراده الهی پاداش دادن به مؤمنان

- وجود رنج، نقیض غرض و ضد هدف ذات حق

- هیچ رنجی در بهشت نیست. (جنس رنج وجود ندارد)

منشأ رنجها:

الف: آینده نامعلوم و حوادث ناخوانده:

در بهشت آینده روشن و سعادت جاوید تضمین شده است.

ب: رنج از خاطرات ناخوشایند گذشته و تأثیرات آنها در زمان حال:

- در بهشت همچو رنجی وجود ندارد.

« (یونس آیه ۶۲) »

ج: عوامل رنج مربوط به زمان حال:

- آنچه می‌خواهیم و نداریم.

- آنچه هست و نمی‌خواهیم.

- رنجهایی که برای تحقق خواسته‌های خود باید تحمل کنیم.

- در بهشت هیچکدام از این رنج‌ها وجود ندارد.

- نهایت آنچه انسان مؤمن می‌خواهد در بهشت محقق است. هرگز طالب دگرگونی نیستند.

« (کهف آیه ۱۰۸) »

- رنج تکلیف در بهشت نیست.

۴- تحقق نهایت آرزوها:

قرآن: «...» «...» «(نحل آیه ۳۱)» «(یس آیه ۵۷)»

شبهه: اگر کسی آرزوی مقام رسول خدا (ص) کند به او می‌دهند یا خیر؟

اشکال جواب مثبت: در بهشت حسابی نیست.

اشکال جواب منفی: پس در بهشت هر خواسته‌ای روا است.

جواب: آرزوها متناسب با کمالات است. درک لذت هم مناسب با کمالات است.

لذت فراتر از سطح کمال یک فرد موجب رنج است.

مثال: لذت مطالعه زیاد برای غیر عالم

حدیث قدسی: هرگاه من چیزی را اراده کنم، می‌گویم باش پس ایجاد می‌شود ...

تو هم هرگاه چیزی را اراده کنی.....

- روایت ابن عباس

- بیان مخزن العرفان.

تفسیر آیه « (دهر آیه ۶) »

تفسیر آیه «...» «(دهر آیه ۱۴)»

انسان در بهشت مثل برای خداست: «...» «(نحل آیه ۶۰)»

«...» «(روم آیه ۲۷)»

مثل خدا وجودی است مخلوق اما متحد در صفات با خدا؛ مثل: آینه که محتاج خورشید است اما در صفت تالو با خورشید یکی است.

آزادی مطلق ← خواست فطرت ← در نظام دنیا آزادی مطلق امکان ندارد.

- نظام اخروی متناسب با آزادی مطلق خلق شده.

۵- ادامه کمال در بهشت:

- در برزخ دلائل روشنی بر ادامه کمال وجود دارد.

مثل: بسته نشدن پرونده - تعلیم قرآن به مؤمنان قاصر و ...

دلیل وجود کمال در بهشت:

«(احزاب آیه ۴۳)»

الف- سلامهای الهی و بهشتیان به همدیگر: قرآن: «

» * «(صافات آیات ۱۰۹ و ۱۱۰)

(سلام جزای ابراهیم و آل یاسین و نوح و موسی و هرون قرار داده شده)

سلام الهی کمال آور است والا چگونه جزا خواهد بود؟

ب: لذت بدون کمال لغو ← فعل الهی لغو نیست؛ ادامه کمال با لذت (برخلاف روال دنیا)

التماس دعا

تَخَالُطُونَ: با آنان بیامیزید	أَغْنَتْكُمْ: به زحمت انداخت شما را	امتزوا: کناره گیری کنید
حَرَتْ: محل بذرافشانی	تَرَبَّصْ: انتظار کشیدن	فأءوا: برگشتند
امساک: نگهداری کردند	تسریح: رها کردند	هَزُّوا: استهزاء
لا تعضلوا: مانع نشوید	رَضاعه: شیر خواری	يَذَرُونَ: باقی می گذارند
لا تَتَسَوَّأُوا: فراموش نکنید	رجال: پیاده ها	رُكبان: سواره ها
خَلَّة: دوستی	لا يُؤوِدُه: خسته اش نمی کند	الغِيَّ: انحراف
استمسک: چنگ زد	انفصام: گسستن	حاجَّ: محاجه کرد
خاویه: فرو افتاد	عروش: سقفها	أرني: نشانم بده
صُرُّ: قطعه قطعه کن	سَعْيًا: شتابان	سنابل: خوشه ها
رثاء: نشان دادن	صفوان: قطعه سنگ	رَبْوَه: مکان بلند
إعصار: گردباد	ضَرْبُ: مسافرت	إلحاف: اصرار
يتخبطه: دیوانه اش می کند	انتهی: خودداری کرد	يمحق: نابود می کند
لِيُمْلِلُ: باید املاء کند	لا يَبْخَسُ: نباید فروگذار کند	زَيْغُ: انحراف
مهاده: جایگاه	القناطر: اموال زیاد	تُولِجُ: داخل می کنی
محرر: آزاد	حصور: برکنار از هوی و هوس	العشيء: شامگاه
الإبكار: صبحگاه	يلقون: می افکند	أبری: بهبود می بخشم
تَدَخَّرُونَ: ذخیره می کنید	مُمْتَرِينَ: تردیدکنندگان	تعالوا: بیایید
نَبْتِهَل: مباحله می کنیم	خَلَّاق: بهره	يَلُؤُونَ: می گردانند
يَبْعُونَ: می طلبند	طَوْعًا: از روی اختیار	كُرْهًا: از روی اجبار
تصدون: باز می دارید	عَوَج: کج	أَنْقَذَكُمْ: نجاتتان داد
تَقَفُوا: یافت شوند	أَنَاء: اوقات	صِرُّ: شدت
لا يألون: کوتاهی نمی کنند	خَبَال: شر و فساد	عَضُوا: گزیدند:
عَدَوْتُ: صبحگاه بیرون رفتی	يُمِدُّكُمْ: یاری می کند	مُسَوِّمِينَ: نشانه دارها
يَكْتِبُ: با ذلت بر می گرداند	ينقلبون: برمی گردند	خائبين: ناامیدها
أضعاف: چند برابر	السرء: توانگری	الصرء: تنگدستی
لاتهنوا: سست نشوید	الأعلون: برترها	قُرْح: جراحت
نداول: می گردانیم	يمحص: خالص می کند	مُؤَجَّل: تعیین شده
مَثْوَى: جایگاه	تُصْعِدُونَ: بالا می روید	نعاس: خواب سبک
مضاجع: آرامگاهها	يَعْلُ: خیانت می کند	باء: بازگشت
إدرءوا: دور کنید	نملى: مهلت می دهیم	يَسْتَبْشِرُونَ: مسرورند
يُخَوِّف: می ترساند	زُحْرِح: دور شد	تَقَلَّب: رفت و آمد
لِتُبَلَّوُنَّ: حتماً آزمایش می شوید	رابطوا: از مرزها مراقبت کنید	